

بر فضیلت و خاتمه شایسته العزیز  
انتخاب بیان است  
سیاح از مآینفات شریفه

و تصنیفات لطیفه

قدوة العسفر المذققین و زبده الحکما، المحققین عارف  
پاتنه و خرا لا تقیار و خسر لا کما غیر ربانی و مؤید رحمانی  
الحاج زین العابدین شبر و انابه شمس سره

کتاب ن

مان و تبسیان احوال آنجناب در شامخی

مذکور است چاپ

دوم

۱۳۸۸

( ویاجیه )

( بسم الله الرحمن الرحيم )

بیتان همه و سپاس و کثرت شمار بیاس مخصوص بارگاه احدی و مختص درگاه صدیت حضرت و جل آنکه  
 شمال موجودات اربعه وجود مبرور باور نمود و از قسط طاعت با این کلمات اور کثرت هستی مفرود  
 که از جن کرمت بهار وجود نبی آدم را بخندین هند کرد. <sup>عقل صوری و حسنی زب زینت تجدد و</sup>  
 از شمار لایح حکمت در روضه غیب شهادت استکار کرد. <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>  
 امکان کرده با شمار امانت خلافت مبرور و بار و ساخت با بیکری <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>  
 ایجاد بر فراخت خداوند می که بجهان روضه امکان بر احدی هم او از که <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>  
 الاذین یقولون الله و طوطیان حدیثه ایجاد در سببش هم بر از که <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>  
 سانسندی که ظایران بوستان او را که در هوای سرفش بال طیران بسته <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>  
 و شمس و ریح شایس بر روز جبهه که لا اخصی قنای طینک انشکاشت علی فضیلت <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>  
 زکریا بر خاک حجر می کند عقل بسیار مرد می که افعال جن کلمات بخش اراده بی تغییر در ذات <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>  
 موجود که دانیه و ما امرنا الا واحده اذا از اد شینما ان یقول که کن <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>  
 کلمات جزئیات کثرت برابری میان و بر نقل شینی عظیم قادری که <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>  
 عاجز و ماهر و الله حق است. و مرطه پیاپی <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>  
 ندی او را که <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>  
 الصفات نموده ام او را انسان نهاد و عقل بر سندا و نقل <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>  
 در رعایت و در او ای خود علای آن <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>  
 او کی در بنامه و افغان آمد بر پشت انسان گذاشت <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>  
 بسند از هر حضرت بچون دشمنی <sup>بسمی که از غایت رحمت شجره وجود انشا</sup>

انتساب بستان آسپاده که بتاریخ لفظ مرغوب آغاز و انجام یافته و بکلمه ظهورا متحرک بر تفصیل و

تکمیل آن مشافهه از این قرار است

چهار باب یک پیرویت هشت کلشن و یک بهار که مشتمل است بر چهار کلذار

باب اول در شرح حال حضرت خاتم النبیین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم

باب دوم در شرح حال بعضی از علما و علماء و حکما و بعضی از شعراء و دانشمندان

باب سیم در بیان بعضی مذاهب مشتهره و عقاید مختلفه

باب چهارم در بیان اسامی و جغرافی امصار و قسود و اقطاب و خطه ایران و ترکستان

افغانستان و هندوستان و بعضی اروپا و چین و هند و ممالک عثمانی از شامات و مصر و غیره و غیره

تسیر در بیان مقدمات و ترتیب این بستان و بیان بعضی مطالب که مناسب است

کلشن در بیان بلدان و اشخاص آن که مقصد اقصای کتاب است و تعداد آن نظایر اول

با حرف الف و ک و کلشن اول در حرف الف و کلشن سیم در حرف یاء

و چهار مشتمل است بر چهار کلذار

کلذار اول در بیان رویا و تعبیر آن و تحقیق بعضی مراتب که مناسب است از تعبیر و تاویل

سیر و رویای اهل سلوک بر سبیل اجال ۱۰۰

کتاب دوم در ذکر بعضی اسامی منازل که در عین سیاحت مشاہدہ شدہ و در انجا تفرق نمودہ ۶۵۰

کتاب ستم در بیان اخبار معتبرہ و حکایات مختلفہ علی بسبیل الاجال ۶۶۱

کتاب چهارم در خاتمہ ایندہ قرغرات سیر ۶۷۱

### باب اول

شرح حال حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ ۵۲۲ شرح حال حضرت موسی بن جعفر اکظم ۵۲۱

شرح حال حضرت صدیقہ کبری سلام اللہ علیہا ۵۳۹ شرح حال حضرت علی بن موسی الرضا ۵۳۸

شرح حال حضرت ولایت تاب شاہ اولیا علی بن ۵۴۰ شرح حال حضرت محمد بن علی التقی ۵۳۸

ایطاب علیہ اسلام شرح حال حضرت علی بن محمد تقی ۵۴۹

شرح حال حضرت محبی حسن بن علی ۵۴۲ شرح حال حضرت حسن بن علی ۵۴۱

شرح حال حضرت خامس آل عباسین بن علی ۵۴۳ شرح حال حضرت امام الہادی المہدی ۵۴۹

شرح حال حضرت زین العابدین علی بن حسین ۵۴۴ محمد بن احسن علیہ اسلام

### باب دوم

شرح حال حضرت محمد بن علی باقر علم

انسیین علیہ اسلام ۵۴۶ ابراہیم پاشا اشرک ۴۴

شرح حال حضرت جعفر بن محمد الصادق ۵۴۷ ابراہیم بیک ہنفلوٹے ۵۶۸

ابو بکر بن ابی قحافہ رضی اللہ عنہ ۵۵۱ حسن صباح عمیری ۳۸ رضوان پاشای صید ۳۳۵

۱۰۰	احمد حسرتی	۵۸۵	حسین بن منصور خلیج	۲۰۰	رواق علی شاہ کراچی
۱۰۱	امیر پاشا اسلام آباد	۲۳۲	حسین علی شاہ اصمہا	۲۰۱	زین الدین کراچی
۱۰۲	احمد علیجان بریلی	۱۳۵	حکیم شریفخان دہلی	۲۰۹	سعادت گری قومی
۱۰۳	احمد کابلی	۲۴	حلیہ التائبیم داکئی	۲۷۷	سلطان محمود خان چکنہ
۱۰۴	اسحق افندی ادی	۴۶	خواجہ بہار الدین خوارزمی	۲۲۸	سلیمان آقایی بولہر
۱۰۵	اسین علی کرمانی	۵۵۷	خواجہ حسام الدین ختنے	۲۳۳	سید عبد الجواد
۱۰۶	برهان الدین بدیسی	۱۳۲	خواجہ قطین اکئی	۱۵۸	سید محمد صالح کراچی
۱۰۷	بہار الدین بن شیخ		داشمدانا طوسے	۲۰۸	سید نظام شاہ پشاور
۱۰۸	حسین بلخی	۲۴۹	درویش حسینی کابلی	۴۵۴	شاہ عالم دہلی
۱۰۹	جلال الدین محمد روسے	۲۵۵	درویش عباسعلی رید آباد	۳۵۳	شاہ نعمت اللہ کراچی
۱۱۰	جمال الدین حسین عظیم آبادی		دکشا افندی کوزل	۶۲۲	شرف الدین کراچی
۱۱۱	حاجی بکاش ولی	۲۶۸	حصارے	۵۰۸	شمس الدین احمد
۱۱۲	حاجی عبدالرسول شہارکی	۱۵۲	راجہ پرتاب جی نگری	۲۰۸	شیخ ابراہیم طلی
۱۱۳	حاجی محمد ابراہیم کراچی	۷۸	راغب پاشا برسی	۱۴۲	شیخ ابوالخیر زوی
۱۱۴	حاجی محمد خان جیون آباد	۲۷۴	راجہ محمد رشید آباد	۵۵۴	شیخ ابوالفتح
۱۱۵	حسن افندی طلی	۲۱۸	رحیم علی شاہ مظفر آباد	۵۶۲	شیخ احمد عینت آبادی
۱۱۶	فتح الاسلام اسلام آباد	۴۲۲	رفاع علی شاہ ہرا	۵۵۹	شیخ امیر کمال طلی
			عبدالرحمن نقوی	۵۸۷	محمد عظیم خان آغا

۱۲۸	شیخ امین الدین	۴۸۶	محمد علی پشای
۳۵۶	شیخ حامد عربستانے	۵۵۲	محمد نصیر اراکچرد
۳۶۳	شیخ محمود عرب	۵۳۰	محمد الدین کرمانے
۳۷۱	شیخ خلف عمانی	۵۷	مشروع کلیس فرنگی
۱۱۳	شیخ خیر الدین بربر	۵۵۱	مسعود افندی قویہ
۱۹۶	شیخ زاہد کیلانی	۶۱۰	مسعود نجدی
۴۵۶	شیخ عبداللہ مصر	۴۴	مشاعر علی شاہ چغتائی
۱۹۱	شیخ فارس حلبی	۹۱	مصطفی آقائی اسکے
۴۵۸	شیخ محمد مصر	۵۵۵	مصطفی بیگ ہرزہ
۲۲۱	شیخ ولی اللہ حمی	۲۹۳	مظہر علی شاہ کرمانے
۴۳۶	صدر اعظم اسلامبول	۱۸۰	مظہر علی شاہ کرمانے
۱۹۷	عبدالرحیم احمدی بولند	۵۹	محمود علی شاہ دکنی
۶۱۳	عبدالصمد ہداسنے	۱۵۲	معین الدین توراتی
۴۱۴	عبداللہ آقائی قسرا	۲۹۱	منیر علی شاہ کرمانے
۴۲۶	حصار افونسے	۳۶۵	میان الف حیدر
۲۸۴	عبداللہ افندی	۵۵۲	میان سید حسین لاہور
		۴۱۴	میان سیف الدین
		۶۱	کجراتی
		۲۸۴	میان عمر چکنی

۹۵	حدیث‌الایمان	۱۴	در بیان سیر و سفر	۲۲	میان فیض الدین سید
	در بیان احوال بزرگ	۲۵	در بیان طوائف صوفیه	۵۲۰	میان محمد مهدی لایبورد
۹۸	و غریب او	۳۵	در بیان مذہب اسماعیلی	۳۲	میرزا ابوالقاسم ایروانی
	در بیان احوال مجتهد	۶۹	در بیان حرف عمل	۳۲۸	میرزا زین العابدین برآر شیبانی
۹۹	و عقاید او	۵۰	در بیان کواکب سبعه	۵۸۰	میرزا محمد اخباری
۱۰۰	در بیان عقاید حبشیان	۵۱	در بیان شرف کواکب	۵۰۸	میرزا محمد کاظم کرمانی
۱۰۰	در بیان عقاید و جمعی	۵۲	در بیان طلوع و غروب کرم	۶۲	میرزا نصرالله اردبیلی
	در بیان احوال و عقاید	۵۳	در بیان نظرات خمر	۷۲	میرزا مسلم ارومیه
۱۰۴	فریدون	۵۴	در بیان ساعات شبانروز	۴۶۷	میرزا نظام الدین کشمیری
۱۱۲	در بیان مذہب یونانی	۵۵	در بیان حالات قمر	۲۷۶	مخدوم سید آمله واکه
۱۱۷	در بیان اعتقاد و جبر	۵۵	در بیان اختیارات انبیا	۹۲	ناصر علی شاه اصفهانی
۱۱۳	در بیان مذہب قهرمان	۵۷	در بیان مستخرجه روز	۴۲۴	نجیب الدین اسلاطون
۱۱۵	در بیان مذہب طبری	۵۷	در بیان اختلافات اعضا	۳۸۰	نصیر الدین فارسی
۱۱۶	در بیان عقاید مانیکائیه		حکایت شیخ محمد الدین	۵۵۶	نظام علی شاه کرمانی
۱۳۷	در بیان عقاید هندوان	۶۶	نفسدادی	۲۹۸	نورالدین افندی کرمی
۱۳۹	در بیان خواص حروف		در بیان طریقه رقی	۸۶	نورعلی شاه اصفهانی
	در بیان احوال زرتشت	۷۴	نورالدین زریں	۷۱	هدایت علی شاه کهنه
۱۵۵	و اعتقاد زرتشتیان		در بیان احوال و عقاید		باب سیم

در بیان حقیقت فکری	در بیان اخلاق و سیر	در بیان طریقه اردبیلیان ۱۶۱
که صوفیانه آن را	و افعال رزید ۳۳۱	در بیان عقاید یهودیان ۱۷۳
مختصری گویند ۳۹۹	در بیان طوائف صوفیان	در بیان عقاید عیسویان ۱۷۴
در بیان مذہب و	و فرق ایشان ۳۳۹	در بیان احوال خوارقون ۱۷۷
عقاید حکما ۳۴۵	در بیان احوال مشبه ۳۴۱	در بیان عقاید هندوان
در بیان قواعد اہل	در بیان احتیاج شیخ	در مذہب مشرکین ۲۰۵
اصول و عقاید ایشان ۳۶۶	و مرشد در تربیت	
در بیان تحسین صوت	انسان ۳۴۳	
حسن و حرمت نماز ۴۷۴	در بیان تربیت و رجوع	در بیان مقامات
در بیان طریقت شاد	و اخذ طریقت و حشر	و منازل اہل سلوک ۲۳۶
نعمت اللہ ۵۲۸	و سلاسل صوفیہ ۳۴۵	در بیان ایشان کامل
در بیان عقاید و	در بیان غلات و مذہب	و اصطلاح صوفیہ ۲۷۹
قواعد اہل اصول ۶۲۵	ایشان ۳۷۸	در بیان فضلی از عقاید ایشان
در بیان مذہب بنیادینہ ۶۲۲	در بیان فضیلت ذکر	و بعضی از سخنان بانیان
در بیان وحدت وجود	و امر بذاکر ۳۹۵	پندقی بر کبیر ۳۵۶
که مختار بعضی از محققین است ۵۹۸	در بیان احادیث امام	در بیان احوال مرید
در بیان وحدت وجود	بمختصر حلق و مجالس ذکر ۳۹۶	بمذہب قربر بسبیل مختصر ۳۱۸
که مختار متحان صوفیہ است ۵۹۸	در بیان فضیلت ذکر خفی ۳۹۷	در بیان وحدت وجود ۳۲۷



۵۸	امین	۵۸	اونان	
۱۲۴	آنکری			
۶۱	ایرج	۳۲	اوزبایجان	۵۷۴
۶۱	ایزو	۳۱	اشتیان	
۶۱	ایسہ	۳۲	اشام	
۶۱	ایورد	۳۱	اشناکر	
۶۱	ایرار	۳۲	اق سدی	
۶۱	اکت	۳۲	اقو	
۶۲	احاف	۳۱	اقیر	
۶۲	احمد آباد دکن	۳۷	اکره	
۶۲	احمد آباد سندھ	۳۱	اکستان	
۶۲	احمد نگر	۳۷	الائق	باب چہارم
۶۲	احمیر	۳۵	الوت	کاشن اول در بیان
۶۲	انحلاط	۳۶	اناسیہ	حرف الف
۶۳	ادالیم	۳۳	آہ	آبادہ
۶۳	ادرنہ	۳۷	آمرہ	آبازہ
۶۳	اراکت	۵۸	انٹلی	آبہ
۶۳	اران	۳۷	اناطولسے	آچی
۶۴	ارجوان	۵۹	اہراز	آسین

۷۸	اسلامبول	۷۵	اریحا	۶۹	ارجمیش
۷۸	اسلام کر	۷۲	ازبک	۶۴	اروپیل
۷۸	اشتهارد	۷۲	ازتکید	۶۸	اروستان
۷۹	اشرف	۷۲	ازمیه	۶۸	اردکان
۷۹	اشرف آباد	۷۷	استانف	۶۹	ارولان
۹۳	اصطخر	۷۷		۶۹	ارون
۱۰۶	اصطوانات	۷۲	استرآباد	۶۸	ارووباد
۷۹	اصفهان	۷۷	استی آباد	۶۹	ارزته الروم
۱۰۶	افوس	۷۷	اسداباد	۶۹	ارزنجان
۱۰۶	اقشار	۷۷	اسروش	۷۵	اریس
۱۰۶	افجان	۷۲	انقرجان	۷۲	اریسپارنا
۱۰۷	اقلع	۷۷	اسفراز	۷۵	اریسجان
۱۳	اقسیم اول	۷۷	انخندان	۷۵	ازعذاب
۱۸	اقسیم دوم	۷۸	انقذآباد	۷۵	ارم
۲۱	اقسیم سوم	۷۸	انقجاب	۷۵	ارمن
۲۲	اقسیم چهارم	۷۵	اسکدار	۷۱	ارمنیه صفرا
۲۸	اقسیم پنجم	۷۸	انکندریه	۷۲	ارومیه
۳۱	اقسیم ششم	۷۸	اسلام آباد	۷۲	ارویل

۲۳	ایلیا	۱۱۹	اندکان	۳۲	اقبلیم نتم
۱۲۸	انقور	۱۲۵	اندلس	۱۵۷	اقلید
		۱۲۱	انطاکیہ	۱۵۸	اکبر آباد
	کاشن دویم در بیان	۱۲۱	انقرہ	۱۵۸	اکدہ
	حرف البار	۱۲۱	انطیس	۱۵۸	انگن
۱۲۸	باب الابواب	۱۲۵	انگورہ	۱۱۱	انجراز
۱۲۸	باب الدشت	۱۲۴	اوبہ	۱۱۱	الماس کچ
۱۲۹	باب الکرخ	۱۲۳	اوج	۱۱۱	الوند
۱۳۵	باجروان	۱۲۲	اوجان	۱۱۱	انته آباد
۱۳۸	بابل	۱۲۲	اود	۱۱۶	الھامہ
۱۲۹	باجور	۱۲۴	اورشیم	۱۱۶	انم انسد ناد
۱۳۱	باخسندر	۱۲۳	اندکچ	۱۱۶	ارستہ
۱۲۹	بادعیش	۱۲۳	اورقا	۱۱۹	دین آباد
۱۲۹	بادکوبہ	۱۲۳	اورکنک آباد	۱۱۹	انار
۱۲۹	بادیہ	۱۲۳	اوزکنہ	۱۱۹	انبار
۱۳۵	بارفروش	۱۲۱	امر	۱۱۹	انبالہ
۱۳۱		۱۲۴	ایران	۱۱۹	اندخو
۱۳۵	باشن اچن	۱۲۳	ایروان	۱۱۹	اندر آب

	۱۳۸	بطهار	۱۳۰	برازجان	باغچه‌سرای
۱۲۶	۱۳۳	بعلبک	۱۳۱	بربر	بکسرآباد
۱۲۵	۱۳۴	بغوبه	۱۳۵	برستپور	باقق
۱۲۵	۱۳۳	بغداد	۱۳۱	برجند	بالاباغ
۱۵۲	۱۳۴	بکاشولی	۱۳۵	بردسیر	بامیان
۱۶۵	۱۳۸	بجاس	۱۳۱	بروع	بایزید
۱۵۳	۱۳۸	بلخ	۱۳۱	برکس	بایند
۱۶۵	۱۳۵	بنجار	۱۳۱	برناباد	بانپور
۱۶۵	۱۳۳	بنفسار	۱۳۱	بروجسد	بت‌خاک
۱۶۵	۱۳۸	بلوچ	۱۳۱	بروده	بجادور
۱۲۷	۱۳۲	بجم	۱۳۱	برطان‌پور	بحسار
۱۶۲	۱۳۸	بمبای	۱۳۱	بره‌موله	بحسین
۱۶۳	۱۳۵	بنارس	۱۳۱	برهوت	بنجارا
۱۶۵	۱۳۵	بناکت	۱۳۱	بریلی	بنختیاری
۱۶۲	۱۳۳	بندامیه	۱۳۲	بساول	بدخشان
۱۶۳	۱۳۴	بندر	۱۳۲	بست	بدلیس
۱۶۷	۱۳۳	بندربوشهر	۱۳۴	بظام	بدر
۱۶۳	۱۳۴	بنک	۱۳۴	بفسره	برار

۱۸۱	پنجان	۱۷۹	سید گل	۱۶۵	بنگالہ ۱۶۳ بخش
				۱۶۶	بنی یوسف
۱۶۱	پنجاب	۱۷۹	سیرام آباد	۱۶۸	بونا مات
۱۸۵	پند	۱۶۹	سیرام گلہ	۱۶۸	بوجسورد
۱۸۵	پنداون خان	۱۷۸	سیروت	۱۶۸	پوز آباد
۱۸۲	پیکان	۱۶۹	سینہ	۱۶۷	پوسند
۱۸۲	پنکو	۱۷۸	سیش	۱۶۵	بولدر
۱۸۲	پورسینہ	۱۷۹	سیش بالغ	۱۶۷	پوشاق
۱۸۳	پوندہ ۱۸۴ پٹیادور	۱۷۹	سینار	۱۶۸	پہبان
۱۸۲	پنکو	۱۷۹	سینراد	۱۶۸	پہار
	کاشن ترم دربین	۱۷۹	سینان	۱۶۸	پہرہ
	حرف التار	۱۷۸	سین	۱۷۹	بیات
۱۸۴	تاتار	۱۷۹	پاناپت	۱۶۵	پیارچیند
۱۸۴	تاجیک	۱۷۱	پیسپرکہ	۱۶۳	پین اللحم
۱۸۴	تاریخ	۱۸۵	پیند	۱۷۸	پین اللہ اکرام
۱۸۴	تاشر کند	۱۸۵	پرتقال	۱۷۹	پینہ القیہ
۱۸۳	تازہ	۱۸۵	پیند	۱۷۸	پیند اللہ
۱۸۶	تبت	۱۸۵	پرتیشی	۱۷۸	پیند یور
	تبریز	۱۸۵	پریشان	۱۶۶	پیند شکر

۱۹۷	جادو	۱۹۳	توبرتو	۱۸۸	تہ
۱۹۷	جام	۱۹۴	توران	۱۸۸	تربت
۱۹۷	جانپور	۱۹۳	توقات	۱۸۸	ترک
۱۹۷	جانیکھ	۱۹۲	تویسہرکان	۱۹۵	ترک
۱۹۹	جان	۱۹۲	تونس	۱۸۹	ترکستان
۱۹۷	جیل	۱۹۶	تھام	۱۸۸	ترکان
۱۹۹	جسپیل	۱۹۶	تھورنی	۱۸۸	ترہال
۱۹۹	جتان				
۱۹۹	جندہ		گلشن چارم دریاں	۱۸۹	ترہ
۱۹۹	جدیدہ		حرف النوار	۱۹۱	تغزہ
۱۹۹	جرجہ	۱۹۶	تلج	۱۹۲	تفت
۱۹۹	جسرجان	۱۹۶	تقیل	۱۹۱	تھور
۱۹۹	جسربادخان	۱۹۶	تلا	۱۹۳	تحریت
۱۹۹	جسرقویہ		گلشن پنجم دریاں	۱۹۲	تنگ
۱۹۹	جسہ		حرف جیم	۱۹۲	تنگابن
۱۹۹	جزیرہ	۱۹۶	جالبا و جالبقا	۱۹۲	تنگانگا
۲۵۵	جسہ آباد	۱۹۷	بات	۱۹۳	تنگاش
۲۵۵	جکادری	۱۹۷	جاحبسم	۱۹۳	تنگستان
۲۵۴	جکات	۱۹۷	جاحبسرو	۱۹۲	تنگسکرم

۲۱۵	۲۰۶	چون	۲۰۴	جلال آباد
۲۱۱	۲۰۵	جهان آباد	۲۰۴	جلال پور
۲۱۱	۲۰۵	جہانگیر	۲۰۴	جلت پور
۲۱۰	۲۰۶	جھرم	۲۰۴	جلیل آباد
۲۱۲	۲۰۵	جسرود	۲۰۶	جلیم
۲۱۱	۲۰۶	جھون	۲۰۴	جلال آباد
۲۱۲	۲۰۶	جھون آباد	۲۰۴	بہمال بازار
۲۱۲	۲۰۷	جیراف	۲۰۴	جگنوٹ
۲۱۴	۲۰۷	جیرفت	۲۰۴	جسرود
۲۱۴	۲۰۷	جیرون	۲۰۶	جند
۲۱۴	۲۰۷	جیرہ	۲۰۵	جشد بالہ
۲۱۴	۲۰۷	جیلان	۲۰۵	جندق
۲۱۲	۲۰۸	جی کر	۲۰۵	جنگ سیال
۲۱۳	۲۱۰	چاچ	۲۰۵	جنگل
۲۱۵	۲۱۰	چارہ کار	۲۰۵	جسپور
۲۱۲	۲۱۰	چترال	۲۰۵	جین
۲۱۴	۲۱۰	چنگام	۲۰۶	جوگند
۲۱۴	۲۱۰	چجرہ	۲۰۶	جویم
۲۱۵	۲۰۶	چچ ہزارہ		
۲۱۱	۲۰۵	چنور سہ		
۲۱۱	۲۰۵	چترار		
۲۱۰	۲۰۶	چرس		
۲۱۲	۲۰۵	چکل		
۲۱۱	۲۰۶	چمکنی		
۲۱۲	۲۰۶	چورس		
۲۱۲	۲۰۷	چین		
۲۱۴	۲۰۷	چینا پین		
۲۱۴	۲۰۷	کاشن شیم و جین		
۲۱۴	۲۰۷	حرف حار		
۲۱۴	۲۰۷	حاجی آباد		
۲۱۲	۲۰۸	حاجی ترخان		
۲۱۳	۲۱۰	جش		
۲۱۵	۲۱۰	جسار		
۲۱۲	۲۱۰	حدہ		
۲۱۴	۲۱۰	حدیدہ		
۲۱۴	۲۱۰	حرم		

۲۷۳	خراسان بغداد	۲۱۵	کاشن پنجم در بیان	۲۱۵	حک
۲۷۳	خرقان	۲۱۵	حرف خار	۲۱۵	حک
۲۷۳	خرم آباد	۲۱۳	خاقان	۲۱۳	حسن آباد
۲۷۳	خسرامی	۲۱۳	خانباغ	۲۱۳	حسن ابدال
۲۷۳	خسدر	۲۱۵	خانپور	۲۱۵	حسن کبج
۲۷۳	خسرو آباد	۲۱۵	خانقی	۲۱۵	حسن آباد
۲۷۳	خت	۲۲۷	خاندان	۲۲۷	حسن آباد
۲۷۳	خضر	۲۱۵	خالص	۲۱۵	حسن الاکراد
۲۷۳	خزک	۲۱۵	خاله آباد	۲۱۵	حسن کیف
۲۷۳	خلج	۲۱۵	خالق آباد	۲۱۵	خسروست
۲۷۳	خلنج	۲۱۵	خاوران	۲۱۵	خلیب
۲۷۳	خلفا	۲۱۹	خوشان	۲۱۹	حله
۲۷۳	خلیل آباد	۲۲۲	خبیص	۲۲۲	حمادیه
۲۷۳	خلم	۲۲۰	ختای	۲۲۰	حمص
۲۷۳	خمس	۲۲۳	خکت	۲۲۰	حمی
۲۷۳	خوار	۲۲۲	خندان	۲۲۲	خوران
۲۷۳	خوارپت	۲۲۲	خون	۲۲۲	خیزو
۲۷۳	خواندم	۲۲۲	خمند	۲۲۲	حیدر آباد کن
۲۷۳		۲۲۳	خراسان	۲۲۳	حیدر آباد سند



۲۸۳	دوختور	۲۸۸	دوخیل	۲۳۵	خواف
۲۸۳	دوختورخانی	۲۸۸	دوختور	۲۳۵	خوزستان
۲۸۳	دوختور	۲۸۸	دوختور	۲۳۵	خوناب
۲۸۶	دوختور	۲۸۸	دوختور	۲۳۵	خوی
۲۸۶	دوختور	۲۸۸	دوختور	۲۳۵	خیزر
۲۸۶	دوختور	۲۸۸	دوختور	۲۳۵	خیزر
۲۹۱	دولت آباد	۲۸۲	دوختور	۲۳۵	خیزر آباد
۲۹۱	ده زنگی	۲۸۲	دوره خلیل	۲۳۵	خیوان
۲۹۱	ده کنیدی	۲۸۲	دست جرد	۲۳۵	خیزیوه
۲۸۷	ده سیلی	۲۸۲	دشت	۲۳۵	کاشن ششم دربین
۲۹۲	دیار بکر	۲۸۲	دشت بیاض	۲۳۵	حرف ذال
۲۹۲	دیگ	۲۸۲	دشتستان	۲۳۵	داراب جرد
۲۹۱	دیلمان	۲۸۲	دشت قچاق	۲۳۵	داغستان
۲۹۲	دیو کر	۲۸۲	دکن	۲۳۵	داکه
۲۸۳	کاشن ششم دربین	۲۸۲	دکه	۲۳۵	دالکی
۲۸۲	حرف ذال	۲۸۲	دکار	۲۳۵	دامغان
۲۹۲	ذوات	۲۸۲	دباوند	۲۳۵	دانق
۲۹۲	ذباب	۲۸۲	دمشق	۲۹۲	دبیل

۲۷۲	خراسان بغداد	۲۱۵	کاشن پنجم در بیان	۲۱۵	حبه
۲۷۲	خرقان	۲۱۵	حرف غار	۲۱۵	حکه
۲۷۵	خرم آباد	۲۲۷	خاقان	۲۱۴	حسن آباد
۲۷۴	خنداعی	۲۲۷	خانباغ	۲۱۴	حسن ابدال
۲۷۲	خند	۲۲۷	خانپور	۲۱۵	حسن کبیر
۲۷۳	خرو آباد	۲۲۸	خانقی	۲۱۵	حسن آباد
۲۷۳	خت	۲۲۷	خانرا	۲۲۱	حصار
۲۷۲	ختر	۲۲۷	خالص	۲۱۵	حسن الاکرا
۲۷۳	خترک	۲۲۸	خاله آباد	۲۱۵	حسن کیف
۲۷۲	خلج	۲۲۸	خالق آباد	۲۱۵	خروست
۲۷۳	خلج	۲۲۷	خاوران	۲۱۵	حلبستان
۲۷۳	خلخال	۲۳۰	خوشان	۲۱۹	حله
۲۷۲	خلیل آباد	۲۳۰	خیمیس	۲۲۲	حمادیه
۲۷۲	خلم	۲۳۳	خستای	۲۲۵	حمص
۲۷۳	خمر	۲۳۳	خکمت	۲۲۵	حمی
۲۲۹	خوار	۲۳۳	خستاران	۲۲۵	خواران
۲۳۰	خوارپت	۲۳۲	خاتری	۲۲۲	خویره
۲۳۱	خوارزم	۲۳۲	خجسته	۲۲۰	خجسته
		۲۳۴	خزان	۲۲۰	خجسته

۳۰۹	سردان آباد	۳۰۵	سرسه	۳۰۳	زدر
۳۰۹	سلطان پشته	۳۰۸	سراب	۳۰۳	زورآ
۳۰۹	سلماکس	۳۰۵	سراندریب	۳۰۳	زدرآباد
۳۱۰	سلامه	۳۰۸	سدرای	۳۰۳	زتون
۳۱۰	سمرقند	۳۰۹	سدرای صلاح	۳۰۳	زیدآباد
۳۱۵	سمنان	۳۰۸	سرخاب	کشن دوار و هم در بیان	
۳۱۵	سمرات	۳۰۹	سرخس	حرف سین	
۳۱۵	سشار	۳۰۹	سرخه	۳۰۳	ساحل
۳۱۵	سفیلی	۳۰۹	سرکرام	۳۰۳	ساری
۳۱۵	سجناب	۳۰۹	سرکاپین	۳۰۳	سالیجان
۳۱۵	سجنار	۳۰۹	سروستان	۳۰۳	ساره
۳۱۵	سیند	۳۰۸	سمرهند	۳۰۳	سار
۳۱۵	سندر	۳۰۹	سری فخر	۳۰۳	سببا
۳۱۵	سندر	۳۰۹	سفر	۳۰۳	سبزوآر
۳۱۵	سوان	۳۰۹	سفتاق	۳۰۳	سبجه
۳۱۵	سودان	۳۰۹	سقفین	۳۰۳	سبکی
۳۱۵	سوس	۳۰۹	سکرکر	۳۰۵	سجاس
۳۱۵	سوران پور	۳۰۹	سخت	۳۰۵	سحر

۳۱۱	شیر آباد	۳۱۲	شاه آباد	۳۱۳	سرور
۳۲۰	شیر آباد	۳۱۲	شاه جهان آباد	۳۱۴	سیرجان
۳۱۸	شیران	۳۱۶	شاه شکرد	۳۱۵	سیرجان
۳۱۸	شیل	۳۱۶	شاهسون	۳۱۲	سیروان
۳۲۰	شیرا بکت	۳۱۷	شایران	۳۱۲	سینان
۳۲۰	شیرنو	۳۱۷	شیرز	۳۱۵	سینان
۳۲۰	شیرزیار	۳۱۷	شیرخان	۳۱۲	سیرم
۳۲۰	شوشتر	۳۱۷	شیران	۳۱۳	سیرواس
۳۲۱	شوشتر	۳۱۷	شیر	۳۱۵	سیرون
۳۲۱	شیران	۳۱۷	شیرف آباد	۳۱۵	سیرف آباد
۳۲۲	شیرکستان	۳۱۷	شیرالعرب		
۳۲۹	شیرام	۳۱۷	شیرتین	۳۱۵	سیرند
۳۲۵	شیراز	۳۱۷	شیرتاتی	۳۱۵	کلن نیر و هم درین
۳۲۴	شیروان	۳۱۷	شیرکاپور	۳۱۵	حرفین
۳۲۱	شیر	۳۱۷	شیرکاری	۳۱۷	شاپور
	کلن چهاردهم درین	۳۱۷	شیرکاک	۳۱۷	شادمان
	حرفین	۳۱۷	شیر	۳۱۷	شیر
۳۱۹	شیر آباد	۳۱۷	شیر	۳۱۵	شام

۳۲۹	صداوت آباد	۳۲۹	کاشن از هم در بیان	۳۵۴	طی از یون
۳۲۹	صاحبیت	۳۲۹	حرف صدا	۳۵۴	طرا بلس کام
۳۲۹	صافے	۳۲۹	ضلع	۳۵۴	طرا لیں مغرب
۳۲۹	صابن خان	۳۲۹	ضبیاع	۳۵۴	طرسوس
۳۲۹	صبا	۳۲۹	ضبیقہ	۳۵۴	طرحہ
۳۲۹	صدیقی	۳۲۹	کاشن شانزدهم در بیان	۳۵۴	طور
۳۲۹	صید	۳۲۹	حرف طار	۳۵۴	طوس
۳۳۵	صفہ	۳۳۵	طارم	۳۵۴	طوان
۳۳۵	صلبیت	۳۳۵	طاق بستان	۳۵۴	طی
۳۳۵	صلت	۳۳۵	طاق کرا	۳۵۴	کاشن ہندیم در بیان
۳۳۶	صندوقی	۳۳۶	طاق کرس	۳۵۴	حرف طار
۳۳۵	صفا	۳۳۵	طاش	۳۵۴	ظفر آباد
۳۰	صور	۳۰	طاقیان	۳۵۴	ظفیرتہ
۳۵۱	صورت	۳۵۱	طاہر آباد	۳۵۴	ظہور
۳۳۶	صوفی	۳۳۶	ظایفہ	۳۵۱	ظنیر
۳۵۱	صوفی آباد	۳۵۱	طرسٹان	۳۵۴	کاشن محمد ہمس
۳۵۱	صولد	۳۵۱	طیس	۳۵۴	بیان حرف عین
۳۵۱	صیدا	۳۵۱	طخارستان	۳۵۴	عاشق آباد

۳۷۶	غسندین	۳۷۵	حک	۳۵۵	عام	(۲۲)
۳۷۸	غزہ	۳۷۵	علی آباد	۳۵۵	خانہ	
۳۷۸	غلاف	۳۷۶	عمادیہ	۳۵۵	عباس آباد	
۳۷۵	غور	۳۷۰	عثمان شام	۳۵۶	عبدل آباد	
۳۷۹	غور بند	۳۷۱	عثمان عرب	۳۵۶	عجلون	
۳۷۹	غیلان	۳۷۳	عسقلی	۳۵۶	عجم	
	گلشن بیستم دریا	۳۷۳	عین آباد	۳۵۶	عدن	
	حرف فار	۳۷۴	عین الشمس	۳۵۷	عراق بامیسان	
۳۷۹	فارس	۳۷۳	عینتاب	۳۶۵	عراق عجم	
۳۸۳	فار مرد		گلشن نوردھسم دریا	۳۶۳	عراق عرب	
۳۷۹	فارباب		حرف عین	۳۶۱	عرب	
۳۷۹	فاس	۳۷۴	فازمی آباد	۳۵۶	عربستان	
۳۷۹	فال	۳۷۴	فازمی پور	۳۶۸	فسفہ	
۳۷۹	فامور	۳۷۴	فازمی پور	۳۶۷	عریش	
۳۸۳	فتح آباد	۳۷۴	فجدوان	۳۶۷	عقظان	
۳۸۳	فتح پور	۳۷۴	خدیخیم	۳۶۷	عسکر کرم	
۳۸۳	فخلیان	۳۷۴	فخر جہان	۳۵۸	شق آباد	
۳۸۴	فخیم آباد	۳۷۴	غسری	۳۶۱	عظیم آباد	
۳۸۴	فخیم آباد	۳۷۶	غسزان	۳۷۵	خیم آباد	

۴۱۵	قبل	۴۰۳	فیض زرکونی	۴۱۵	فیدائیں
۴۱۵	قبہ	۴۰۴	فیض آباد بخشان	۴۱۵	فدک
۴۱۵	قستور	۴۰۳	فیض آباد خراسان	۴۱۵	فسراہ
۴۱۶	قدس	۴۰۳	فیض آباد عسقلان	۴۱۵	فسران
۴۲۵	قربانغ	۴۰۳	فیض آباد ہند	۴۱۵	فرج آباد
۴۲۵	قراحصار ایفون	۴۰۳	فیلی	۴۱۵	فرخار
۴۲۷	قراحصار شب	۴۰۳	فیوم	۴۱۵	فرخ آباد
۴۲۵	قراواغ	۴۰۳	گلشن پیکم دریا	۴۱۵	فسرغانہ
۴۲۵	قراقاج	۴۱۲	حرف قاف	۴۱۵	فرنگ
۴۲۷	قراقان	۴۱۱	قادیسیہ	۴۱۵	فسیرین
۴۲۵	قراقسم	۴۱۲	قارص	۴۱۷	فا
۴۲۶	قراکوزلو	۴۱۲	قاسم آباد	۴۱۷	فطاط
۴۲۵	قراٹان	۴۰۵	قاسر	۴۰۷	قنارک
۴۳۵	قوش	۴۰۳	قاین	۴۰۳	فلاںک
۴۲۱	قروون	۴۱۵	قباب	۴۰۳	فلسطین
۴۲۵	قرقر	۴۱۵	قبر از اسلام	۴۰۳	فورک
۴۲۳	قزم	۴۱۵	قجیحاق	۴۰۳	فسیر آباد
۴۲۸	قزاق	۴۱۵	قبر حسن	۴۰۳	فیروز کوه

۴۵۳	قوتقونج	۴۴۲	قم	۴۲۸	قسنان
۴۵۳	قیدار	۴۴۲	قنود	۴۲۸	قسنان
۴۵۴	قیه	۴۴۲	قنوق	۴۲۸	قزباش
۴۵۴	قیهوان	۴۴۲	قنوص	۴۲۹	قزل باط
۴۵۳	قیصه	۴۴۳	قندز	۴۲۹	قندر
۴۵۳	کاشن بیت و دویتم و دریا	۴۴۴	قندار	۴۳۱	قزویں
	حرف کاف	۴۴۳	قنقنری	۴۲۹	قنطنیه
۴۵۴	کابل	۴۴	قنوج	۴۴۱	قنقای
۴۵۶	کابل شام	۴۴۳	قنر	۴۴۲	قنطری
۴۵۶	کازرون	۴۵۳	قواله	۴۴۱	قنمون
۴۵۸	کازری	۴۴۴	قورد	۴۴۲	قنیف
۴۵۷	کاشان	۴۴۴	قوشه	۴۴۱	قن شیرین
۴۵۸	کاپی	۴۴۲	قووقه	۴۴۲	قنیر
۴۵۸	کان فیروز	۴۴۴	قونیه	۳۳۲	قنقاع
۴۵۸	کبوترخان	۴۵۳	قنقا	۴۴۳	قنات
۴۵۸	کجور	۴۵۳	قنپایه	۴۴۳	قنله آقا
۴۶۴	کراچی بند	۴۵۳	قردو	۴۲۲	قنله الروم
۴۶۵	کران	۴۵۳	قنشان	۴۴۴	قنلاق



۴۷۲	گامگی	۴۶۵	کشتوان	۴۶۸	کربال
۴۷۳	گجرات	۴۶۸	کفرسوس	۴۶۶	کربلا
۴۷۵	گجرات لاهور	۴۶۸	کفرطاب	۴۶۲	کرج
۴۸۱	گراش	۴۶۸	ککلات	۴۶۵	کرج
۴۸۵	مکج	۴۶۸	ککله	۴۵۸	کرو
۴۸۵	گرچستان	۴۶۹	کاخ	۴۵۹	کردستان
۴۸۱	گری	۴۶۹	کاج	۴۶۵	کوک
۴۸۱	کرید	۴۶۹	کره	۴۶۵	کراچ
۴۸۱	کلاب	۴۷۵	کنایت	۴۷۹	کرمان
۴۸۱	کلکند	۴۶۹	کنان	۴۵۵	کرمان روم
۴۸۱	گنج	۴۷۵	کوناہیتہ	۴۶۱	کراستان
۴۸۱	گنگ	۴۷۵	کوفہ	۴۶۴	کرند
۴۸۲	گواشیر	۴۷۱	کوبستان	۴۷۵	کوز
۴۸۱	گوران	۴۷۱	کوه کلوتیہ	۴۶۵	کراز
۴۸۲	گورگوب	۴۷۰	کوه قره	۴۶۵	کرمان
۵۵۸	گزل حصار	۴۷۱	کشمیر	۴۶۵	کش
۵۵۸	گس	۴۷۲	کچ	۴۶۵	کشمیر
۴۷۴	گس آباد	۴۷۲	کچ	۴۶۵	کشمیر

۵۲۹	مانک راسی	۵۲۵	لنجهان	۵۵۱	کیهان
۵۲۹	ماوراءالنهر	۵۲۵	لندن	۵۵۱	کلینیت و سیمین
۵۲۵	مالان	۵۲۴	لنکر	۵۵۱	حرف لام
۵۳۰	مجدد	۵۲۴	لنکران	۵۵۱	لار
۵۳۰	مجدد آباد	۵۲۵	لواسان	۵۵۹	لاریجان
۵۳۰	مجدد آباد	۵۲۵	لوحان	۵۶۹	لاسا
۵۳۱	مختصات	۵۲۳	لوط	۵۶۹	لاهور
۵۳۰	مخلد	۵۲۵	لوکر	۵۶۹	لاهور
۵۳۱	مخداترک	۵۲۵	له	۵۶۹	لاهیجان
۵۳۵	مخد آباد	۵۲۵	لیه	۵۶۹	لسان
۵۳۱	مخا	۵۲۲	کلینیت و چهارم	۵۲۲	لیسا
۵۳۱	مدین	۵۲۲	در بیان حرف سیم	۵۲۲	لر
۵۳۲	مدین	۵۲۹	ماین	۵۲۲	رستان
۵۳۲	مدینه	۵۲۹	مارین	۵۲۲	کک
۵۵۴	مراد آباد	۵۴۹	ماروین	۵۲۲	کلزی
۵۵۵	مراغه	۵۴۹	مازندران	۵۲۲	کلنو
۵۵۴	مرشد آباد	۵۳۹	ماکو	۵۲۲	لقمان
۵۵۴	مرغاب	۵۴۹	مالوه	۵۲۲	لنگان
۵۵۲	مرغش	۵۴۹			

۶۱۷	۵۹۷	۶۱۳	۵۹۷	وان
۶۱۹	۵۹۷	۶۱۳	۵۹۷	وانشان
۶۱۶	۵۹۷	۶۱۳	۵۹۷	وانچسین
۶۱۶	۶۰۳	۶۱۳	۶۰۳	وراین
۶۴۴	۶۰۳	۶۱۸	۶۰۳	ورگان
۶۱۱	۶۰۳	۶۱۳	۶۰۳	وزوای
۶۴۱	۶۰۳	۶۱۸	۶۰۳	وزیرآباد
۶۲۱	۶۰۳	۶۱۸	۶۰۳	ولندیز
۶۲۵	۶۰۳	۶۱۸	۶۰۳	وندیک
۶۲۴	۶۰۳	۶۱۸	۶۰۳	گلشن بیت و مقیم در
۶۲۵	۶۰۳	۶۱۸	۶۰۳	بیان حرف
۶۲۵	۶۰۳	۶۱۸	۶۰۳	نارون آباد
۶۱۵	۶۰۳	۶۱۸	۶۰۳	باشم آباد
۶۱۵	۶۰۳	۶۱۸	۶۰۳	باشمیه
	۶۱۱	۶۰۹	۶۱۱	پرسین
	۶۱۱	۶۰۹	۶۱۱	مهرن پور
	۶۱۱	۶۲۸	۶۱۱	مهران
	۶۱۱	۶۲۸	۶۱۱	مهرند
	۶۱۳	۶۲۸	۶۱۳	مزاراسب

۵۹۴	نیاسہ	۵۸۳	نظر آباد	۵۷۱	نظم آباد
۵۹۶	نی بند	۵۸۴	نغاولی	۵۷۱	ناکپور
۵۹۶	نیپال	۵۹۲	نکار	۵۷۱	ناگور
۵۹۵	نیر	۵۹۲	نکدہ	۵۷۱	ناگلی
۵۹۵	نیل	۵۹۲	نکسید	۵۷۲	نجد
۵۹۶	نیم اور	۵۹۲	نفس	۵۷۱	نخف
۵۹۶	نیرور	۵۸۳	نقصر	۵۷۲	نخسا آباد
۵۹۶	نیشنوی	۵۸۵	نقشبندیہ	۵۷۳	نیشا آباد
۵۹۶	گلشن بیت و شمیم دریا	۵۹۲	نسر	۵۷۳	نران
	حرف و واو	۵۹۲	ننگان	۵۷۳	نرماشیر
۵۹۷	وادی بردہ	۵۹۲	نندپور	۵۷۳	نار
۵۹۶	وادی حسرا	۵۹۵	نوبندکان	۵۷۳	نق
۵۹۶	وادی لیمو	۵۹۵	نور	۵۷۳	نناس
۵۹۶	وادی صفرا	۵۹۵	نورپور	۵۷۳	نشاہ پور
۵۹۶	وادی فساططہ	۵۹۵	نوبہ	۵۸۳	نصر آباد
۵۹۴	وادی النہان	۵۹۲	نوبھار	۵۸۲	نصرت آباد
۵۹۶	واسط	۵۹۵	نشاوند	۵۸۳	نصیبین
۵۹۷	واق واق	۵۸۵	نہروان	۵۸۳	نظمنہر

۳۱	۶۱۹	یجی پور	۶۱۲	میرزا خریب	۵۹۷	وان
	۶۱۹	یجی آباد	۶۰۴	هندو	۵۹۷	وانشان
	۶۱۹	شرب	۶۱۳	بکام	۵۹۷	واو بس
	۶۱۹	یحی کج	۶۱۳	بدان	۶۰۳	وراین
	۶۲۹	یر	۶۱۸۰	بندو	۶۰۴	ورگان
	۶۲۲	غیا	۶۱۳	هندوستان	۶۰۴	وزوای
	۶۲۱	یسار	۶۱۸	هو	۶۰۴	وزیر آباد
	۶۲۱	ین	۶۱۸	هونک	۶۰۴	ولندیز
	۶۲۵	ینبع	۶۱۸	هوکلی	۶۰۴	وندبک
	۶۲۴	ینکی دنیا	۶۱۸	هیا طله		گلشن بیست و ششم در
	۶۲۵	پوزقات	۶۱۸	میت		بیسیان حرف
	۶۲۵	یوسف آباد	۶۱۸	هیرمند	۶۰۴	نارون آباد
	۶۱۵	یوسف زای		گلشن بیست و ششم	۶۰۴	باشم آباد
	۶۱۵	یونان		در بیان حرف	۶۰۴	باشمیه
			۶۰۹	یا جوج و بیجوج	۶۰۱۱	هر سین
			۶۰۹	یارکند	۶۰۱۱	هرن پور
			۶۲۸	یافسا	۶۰۱۱	هرن
			۶۲۸	یانیا	۶۰۱۱	هرند
			۶۲۸		۶۰۱۲	نهاراسب

دیباج

زهر خرمی خوشه باقم سبب الیفا باعث تصیف استکباب غراست اجباب بااتها التا  
ان کنتم فی دیب من البعث فانا خلقناکم من طین من علفیه ثم من طین من مصلیة مخلقة و حشر  
نبین لکم و نقر فی انوار حرام ما تشاء الی اجل منی ثم یخرجکم فی لیل من لیلکم من بینکم من یوفی ذمکم  
من یرد الی الذل الی الی لکن انما یعلم من یصل الی الی چون بهار جوانی از نور کوهت که شسته بخزان سپیدی رسید  
نام در بزم زندگانی شاه عمر را انجام رسانید و سایر خوشدلی که بار خار جوانی بود از صحبت من دوری کردید و بسین عمر با  
ایق شب روز سوار کشته چنان کردم تا آنکه از هر جمل زندگانی نجاوه و بهار مراد علی ساختن دوستان جوان خا بر و بار  
قوای باطن که در نصرت یاری چون عقول عشره و عشره مشبه بودند مانند انبای زمان عهد منوت با از روح خاطر ستر و نه  
و بر یکت بزعمی طریق یوفانی سپید با وجود آنکه حافظه و تجل و متشکره اشخاص دور اندیش بود از صحبت میرینه ما و نگریه  
دسی و دو طازم که مرابودند و بسان پرودین حبیب و یک دل خدمت قیام می نمودند در مسیابان محبت ایشان سنی پذیرفته  
مانند نبات آفتاب بر یکت جدا گانه دل از خدمت بر گرفتند و غیبه نرا از من طال گرفته پر بسته کرده در بار و چون در رود دارد  
و بر ساعت بهانه میجوید گاه میگویند که ما غرض ازم حریف نغریستم و گاه میگویند که بخورد از ارم ندیم خبر نیستیم گفتند ای نا  
سپاس حق را بشناس قضاها با من رفیق بودی و ده تنگ در سفر و حضر راه اتحاد می نمودی و با طوار مختلفه ترا بریب  
کردم و لوازم محبت را نسبت تو بجا آوردم مسواره تو را عزیز و محترم داشتم و از هر قسم دوستی و قیامه عمل که به چشم اکنون  
موجب اراده معارفه اری و حق صحبت میرینه را فرو میگذاری در جوابم عادت اهل در کار پیش گرفت و سخنان بر زبان  
گفتن اخاذ کرد که در آن زمان که با تو بودم و تو را اطاعت فرمودی می نمودم هنگام شب با بر جان جوانی تو بود در کس طرف  
بغیاد تو می نمود و تو در آن وقت قدرت کامله داشتی و کسی بخلاف ای تو قدمی نگذاشتی و تو اکنون سپیدی  
در رفیقان از تو و نگریه و بر ایمان از صحبت تو سر شده چون از رفیقان این جواب را شنیدم و این یوفانی ما از آن گرفت  
دیدم بر ضمیر که اگر بر سوال بفرایم خواهد گفت که تب محروم و تمامی مطبقه دارم و از غله صفت سروالی شده ام و با آنکه  
از کثرت غم و خون در حالت مانده اما نسکون و چون دوستان دشمن خوی دل از صحبت بر گرفته و حق صورت ما از حال  
مورودند گفتم ای چشم اگر چه رفیقان عهد دوستی را نگه بند و خاطر را بسکنه یوفانی خسته اما از تو این چشم داشت بود  
تو بخواره نور چشم بودی و پورسته غراب با نام را شایده نمودی و سبب من چشم جبریت بین نمودی در یک بیدر و گاه  
دالوان و اشکال بهر دیار مشاهده کردی پامان حسن و قبح امور را بنظر زار آوردی و مستایمان ماه میگرد و لبان خورشید  
منظر در بر قیامه و نور برای العین دیدی و صحبت ارباب فضل و کمال و خد اذنان عهد حال در هر سه دمار رسیدی اکنون  
چه واقع شد که آنقدر آن داری که حق قدیم را نخل که اری و میخواهی که چشم از حقوق چندین ساد بوشی و خاک بیرونی  
بر دیده مردمی پاشی و چون مردم با زاری بسته هم قدر پیش آری گاه کوئی مرد دادم و گاه مسکونی که با مردم و گاه  
کوئی که بیستونم و گاهی میگویند که مردم ای کوشش از تو نیز نکل دارم و از حرکت تو اندک دل از ارم چه تو که بخواره با من  
بودی و سخنان ارباب تعین می نمودی و کلمات بزرگان چون بر آواز سماع نمودی و تو بهر جا سخنان حق و باطل می شنیدی  
میریا ده و نقصان آنرا بمن میرسانیددی و گو که هرگز از صحبت مرطال نه استستی و همیشه محبت مرا در زمین دل خود میگذاستی  
الحال چه روی نمود که با من سسه گران در روز خفته من کس را مگر با فی و بر ساعت با در وقت میوزی و راه مخالفت بر آواز

و سیاه

یمازی و بهر چند حق میگویم نمیشنوی و خود را کمر ساخته بطریق حق نمیکردی ای اخلاق حمیده و او صاف پسندیده شما که (۵)

اجاب کرده من بودید در میل و شمار و تخی و انگار رحایت خاطر من میکردید و مرا نصرت باری میدادید و زبان  
تخمین بر من میکشادید و من در تحصیل شمار یا ضرات شاد و مجاهدات فرق الظواهر کشیدم و در راه شما زحمت بسیار و زحمت  
بیشار دیدم تا آنکه در زحمت من ثابت قدم و راسخ و دم شدید چه که در ربیعان جوانی و طفولان زندگانی که زمان غم و درد  
کارمانی بود از صحبت من دشت داشتید و مرا مانند اهل دنیا خود پسند و خود برای می پنداشتید و از دور نزدیک و بیجا  
احوال من بودید و چون مرا مخلص خویش داشتید تا جرم با من می رسیدید و ما لهما در صحبت من اوقات گذرانید و بود تهاکی  
دید ایس و جلیس من بودید و من بسیار معاشرت شما خورسند و مسرور بودم و در زحمت و بلا و بیخ و عمار شما استقامت  
می نمودم اکنون چه واقع شده چه پیش آمد که خیال مفارقت دارید و حقوق دوستی را فرو میکذارید ای حمیت و غیرت  
و حیاد ای امانت توکل و شفقت و تقوی شما که چون آبای سبزه مراقب من بودید و شب و روز از استر ضای  
خاطر من خفت نمینزدید و من هم باشما طمس و محبتی و عجب الغنی داشتم و اکثر اوقات بر اسودگی در راحت شما منت میکاشتم  
بجای الحال چه روی نموده است که ترک آشنائی کرده اید و مانند بیکانگان شده اید و طریق نامسپاسان من گرفته اید  
خیال جدائی و اندیشه بیوفائی دارید ای صبر و تواضع و ادب ای علم و قناعت و اخلاص شما که بسان سه ضرورت  
با من بودید و جهات سه را داشتید و زمانی مرا تنها نمیکشیدید و من نیز در استر ضای خاطر شما فروتنی بسیار میکردم  
و برای شنودنی شما عجز و انکسار بجای میآوردم اکنون بیان نمائید که از من چه نالاتی دیده اید که موجب کدورت شما  
گرویده و طلال شما بدین مقام رسیده که اندیشه مفارقت مینمائید و طریق حق باشناسان می پیمائید ای فطاهت  
و صفات تسلیم و رضا شما که مانند کوه اسب من بودید و زمانی از صحبت من خارق نمینزدید و بوجود من افتخار میکرد  
اکنون چه روی نموده است که مانند حرفان دیگر در اندیشه و کمال افتاده اید و چون سایر بر خفا نالی بر جدائی نموده  
ای حکمت و شجاعت و ای عفت و عدالت شما که بسان عناصر اربعه بر سر من تن بودید و رفیقان جانی و یاران و کانی  
من بودید و بسواره طریق موافقت مرا می پیورید و من نیز باشما خایت محبت داشتم و در استر ضای خاطر شما  
یککاشتم ای انصاف تو کجائی و ای صدق ادای شهادت نسبائی که من در راه حکمت چه مقدار زحمت دیدم و در ره  
شجاعت چه قدر زحمت کشیدم و در دوستی عفت بسی کرسی و تسکین خوردم و در زحمت عدالت با عفت فریج بردم  
انزمان که داشتمندان و مسرور خردمندان عصر از عده شما بسرو نیا مند و از رحایت شما عجز و انکسار نمودن من  
شما را حاجت دادم و ابواب یگانگی بر روی شما کشادم این زمان بموجب عجب استه طریق خواهم را پیش گرفته اید  
و یا مانند عالمان جهالت پیر از حرفان رشوت پذیرفته اید ای زهد و تجرد و استقامت شما بسان موالید شده بیکرینجه  
اربعه باشند زبده اجاب قدوة اصحاب من بودید و بسچگونه خیال جدائی و کجائی نمینزدید و مانند حاجتی  
که بر سرته جوایب رضای مشوق خود باشد و در استر ضای خاطر من بسی بیخ میکرد و در بیابانی و آباد و شهر و آباد  
در خدمتگذاری جان بسیاری اتمام تمام بجا میآوردید و منم باشما غایت اعتقاد و نهایت تمنا داشتم و در هر  
حال از مرتب نمودت و زحمت نسبت بشما مصل و مفضل نمیکشیدم اکنون از شما طمس و جدائی و عجب متالی میشنوم  
گویا طمس بی گفزان پیش گرفته اید و با حرفان و عایشه سخن گفته اید و بر و احسان مرا بر حاق سبحان نموده

و از آنجا که اتفاق بر روی اصحاب اتفاق گشاده ایستقامت تو که پیش قدم ایشان بودی چنان ایشان را  
منع نمی‌بودی و از حجاب کفران نمنت نترسانیدی و از طریق حقیقت و ختم بر راه مستقیم نگر و انیدی در جوایم حادث  
اصل زمانه پیش گرفت گفت ای خداوند نعمت کز از صاحب سالت شنیده که این شتر من آتش است یعنی بر سر کن هر کس  
که بوی حسان نموده و دست احسان بسوی او گشوده ای جو دو گرم شکر که در چشم من بودید و ز باران فسل روان  
با من بسپر بودید و طریق و زاد و اتحاد سپرد از من به خلاف فاحشه دیدید من که آنچه درخواست کردید و طلب  
شودید از شما مضایقه کردم و چند مرتبه در بلاد مختلفه آنچه داشتم شما عطا کردم و هرگز خویش را بر شما و بر دوستان  
شما نکردم و سخنان ارباب غرض را در باره شما شنیدم و مانند فرقه تجار و اهل بازار با شما ریاضت و نفاق نوزیدم  
و چون حاکمان عصر در زمان معشری با شما خلاف می‌کنند و من اکنون از شما طرفه حالی می‌شنوم که داخل اطاع شده اند در صفت  
بی نصیحت نفاق با جاحته ای زده اند و ظن و قیاس را آنچه خود ساختند و بنحوا باید در ارکان خلافت محبت خلل افتاد  
و صاحب روانه را احباب را پریشان سازید ای قوت تو که یگانه من بودی چه قدر انعام دادی که ام از من مشا پد  
نمودی بر من که امثال و اقران بقرب و جاه تو غبطه میرزند و منزلت تو طریق حدمی سپرند بیجا که سب روز در بر  
دست تو نوشته بود و اصناف الطاف مرئوسیت تو مشاهده می نمود با وجود آنکه سوار و از رعایت خاطر مرث قلب  
تو پدم و طرفه العینی از تربیت او غفلت نمی‌نمودم بقرب جاه تو پیوسته حد میکرد و در از اله تربیت تو سبها نوز و من  
این تربیت من با تو کمال اعتماد داشتم و همواره تو محبت تو را در زمین دل می‌گاشتم چه که تو مقرب نشاء بوده و  
لاقی اطلاق از روح الامین شنوده و با اشراف اعیان قوم معاشرت نمود و در میان قبایل امم و طوایف بی نام  
بخوان مروی مشهور شده از تو خلاف قانون ظهور نمیکند زیرا که چون کسی نیکی معرفی کردید و صحت صلح و سداد  
او بگوشش اعلی دادانی رسید غالب آفت که از آنکس خلاف بر نمی‌زد اگر چه گاه گاه بر خاطر خود خلاف ظهور  
نماید اما موسس او را مانع می‌شود که خلاف کند لکن از تو خلاف انمول مشاهده می‌کرد و چون آفتاب زمین  
گاه گاهی ح میسماکی و مانند سراب از دور شادی نما و نزدیک غم افزائی مشنیده ام که یاران مجلس ارادت  
در از تو قوی خواسته اند و تو نیز در رود افتاده و طسیرتی جوان مروی را بکن سو نداده و سخنان چند بر زبان آورده  
که لایق خاندان تو نبود چون گفتگوی بدین مقام رسید صدق من آمده نظم بیان را بر رشته راستی کشید که یاران  
در حق تو سخنان می‌گویند مانند نومردان بسرم بهایر می‌چیند گاه می‌گویند که تو پر شده در جو اسس تو احتمال بچون  
و از رعایت ما محفل میداد می و گاه می‌گویند که جمع اغیون حالی تو در گون شده پاس خاطر ما حاصل میکند لری  
و گاه می‌گویند بجهت اختیاری خلوت و نتر و همی از احتلا از حالت تو رنده اند از صحت تو دوری گزیده اند و گاه می‌گویند  
که من معاشرت تو با اهل دنیا و ارباب استیلا بعضی از خواجه تاشان ما آورده میکنی و حالی آنکه بر تو معلومت که ما  
نمیکند بکراتفاق داریم و جانب یکدیگر را وصل و متصل نمیکند داریم و مانند اهل دنیا هستیم که از رعایت یکدیگر باسیم گفتیم  
صدق برای تو در این باب چیست حق بجانب کیت در جواب فرمود که من حق می‌گویم و طریق هدایت و خوشس  
میجویم که تو امر و ز با فارقین شده و با نیستی در ساخته و حق صحت ما را از نظر انداخته تا که سالها در صحت تو بودیم  
در سفر دریا و کوه و صحرا طریق تودت نور پر امیوده ایم از تو خلاف فاحشه ندیده ایم دامی که مرضی نماندند



تشنه ایم تا چون ما فادوستی واری و بانستی راه اتجا و میاری مارا طافت دیدن آن نیست که اینگونه باها صفا وقت بماند  
 و بر روی نیستی ابواب مصائب کشائی مارا بافا الغنی و بافتی محبتی نیست بگو در خیال فنا و نیستی تسی یکباره برشته نیست  
 و اتجا دارا کستی تو بافا چنان میل و محبت و اری که از صحبت با چگونگی یاد میاری و بانستی چنان در ساخته که مازده حقوق  
 مارا در فغانداخته اگر چه بقا سبب با محبت میداری اما در باطن بافتن رفیق و بانستی یاری زبده مطلب ما این  
 و مقصد اخوان صفا همین است که اگر خواهی ما فادوستی کنی و بانستی دم مودت کنی از موافقت تو دوری خواسیم کرد  
 بگرد مراقت تو نخواهیم کرد و بعد از این جناب کرکن و اگر فی المشمل داود و باشی زبور مودت برای ما خوانی آسن سرد  
 سر و کوبیده و اگر سیمان کرده و بزبان مرغان حرف بخت کونی با پیونده و اگر مانند موسی در طور و داد توری  
 اتجا خوانی تعیین دان که در تیر صحبت ما سپرد کردانی و اگر چون خضر با علم لدنی در سس کونی عاقبت از تو مفارقت  
 خواهیم کرده اگر سامری صفت صد حد کنی با وجود فنا و نیستی مارا با تو آشنائی نخواهد بود و اگر مانند نبی اسپر ایل بر  
 تجمانی از ما صداقت مشاهده نخواهی نمود و اگر مسیح و اراجیای اموات کنی و معدوم و موجود سازی نفس تو با ما کار که  
 نخواهد آمد اگر سان در وقت ما روت ساحری جادوگری منافی با فنون نیرنگ تو رام نخواهیم شد کتم ای صدق  
 تو مراست کونی چرا از طریق راستی عدول میکنی و سخنان دور از کار میسنی اگر مراد تو از نیستی فقر ظاهر است  
 صوری است این عیب نباشد زیرا که زمره بسیار او صبا فقر صوری داشته اند و این دنیا می فانی را با اهل آن گذاشته اند  
 فقر گایات فقر فخری گفت و در اما مسکین جالس میکنند ملک و مال و عظمت و جلال دنیا نقش جانمی است در عاقبت  
 دل بستن نه شود صاحب فطانت تو کتب اخبار بسیار دیده و دروش اهل سلوک بسیار شنیده اگر ایشان فقیر بوده اند  
 و بانستی معاش نهنگانی نموده اند این چه ثنات و علامت است که میسنائی و زبان اعتراف برین میکنائی و اگر مقصد تو  
 از فنا و ذبول از ما سوی و ملازمت درگاه است در این نیز اعتراف نیست چه که تو و رفقای تو مانند علم و علم و صاحب  
 و عدل و عضو و جلال و جمال و امثالهم که بسان شجاع خورشید که ملازم او باشد پیوسته بندگان آن آستان باشد  
 در زمان از ملازمت حضرت مقدس دوم می بیند و با کسی معاشرت و مجالست نمیکند و اگر کشید بر سبیل عاریت خواهد بود  
 و صحبت شما با اسنان با مثل دو مرغ این بسیارند که مار و همان بندند چون بسان را باز کنند از یکدیگر جدا شوند و عاقبت  
 از هم مفارقت نمایند اما اگر شخصی ملازم آمد درگاه شود و بندگی آن عیب بر او حقیقت مازد و در خدمت کیدنی و بخت کرد و دنیا  
 شما و حتی از اوقات از آن حضرت مقدس غفلت نورزد و آن کعبه را حواره قبه را خود گرداند در این وقت تعیین است که شما  
 با هم کس کیدل و کربان خواهید بود و ابواب مصداقت بر روی او خواهد گشود و در دستر ضای خاطر او سبب مینع خواهد بود  
 نمود مانند کسی که قرب سلطان حاصل کند و در نزد پادشاهی مقرب گردد و بر بندگان ظاهر است که امری دولت و آسایش  
 حضرت شاه بدان مقرب تقریبین و جز بر او آن مقرب سخن نگویید و در هر حال آنکس را مسترز و محترم دارند  
 از لوازم خدمتگذاری و جان سپاری و خنده صل نمیدارند چون اینی را دانستیم ما بر هم رفته الفت را از شما گستر  
 و بدان درگاه عزت پناه یوستم (عزت) نیست شما بخت از پی رسد تا که همتی است در توفی رسد  
 تا گردی خود غسل فنا کی رسد اثبات از غریبا کرم من جالب حرب و شیرین و جا جهای رنگین بودم  
 که ما شما معاشرت و مجالست نمودم و یا سبب اعتبار و زکار ابواب موافقت بر روی شما نمودم تا آنکه مرده ان حله

## دیسپاچ

بین گویند که این کس قس اخلاق حمیده و اوصاف کردیده است و اکرام او در برفت پسندیده است شمارا بخاطر  
میرسد که من مانند اهل دنیا و انبای روزگارم و چون نفسی در ذی برای فریب اذن مردم شمارا خریدارم و با چون  
داشتمند این ریاکار و خودان را با خود برای مصلحت با شما با هم نمیباشم بلکه خلاف ایت چون شمارا از پنا  
بادشاه زندگان اندر گاه میدانم و بعضی شمارا بواسطه و برخی با واسطه مقصد بان آنحضرت میباشم و در  
آن ارگاه مقصد را از و مظهر خیر و شریک باشد لهذا با شما دوستی میباشم و تقسیم شمارا با شما میباشم و تکریم شمارا  
لازم میباشم و در استرضای خاطر شما میکوشم و چشم از زکات شما میپوشم و آلا بر بنگان روشنت که از دست  
زحمت بسیار دیدم و محنت بسیار کشیدم و زبردت از دست انبای زمان بجد چسبیدم شمارا بر من مثنی از هیچ راه  
دست مینماید خدای را که ندانم به هیچ باب از یکس نیز خدا بی مثنی برودستان مبدک و برودستان  
طمان بیتی از ای برین خستگیتی دارم نقد الله و از خلق بسیار ایمان من گراست چنین خان مثنی و اگر گنگ  
بگان گفته شود که از تودت شما چه مقصد از زحمت بجای آورده ام مصلح شرح او بختا من گاه شود نگاه در این بنا  
خود خورده و از آنکه بختن مقربان حضرت مقدس بود و از در گاه در محنت و راحت نصرت من مینمود و در وجات  
و کثرت ابروی من مینمود و در این وقت مرا مخاطب ساخته نموده بود که مانند دریا از بهر باد مخالف بخروش  
و چون دیکم که جود از آتش بر خست و خاشاک جو شس لبان خاک پاک نهاد باشم و آب علم بردوی نار غضب بشک  
لطیف نزدان و فصل حضرت سخنان در باره تو میزدول خدمت تو پسندیده و مساعی تو مقبول است که تو جهت مثنی  
داد از جهان کنسیرین خدمت کرده و برای خوشنودی خداوند آسمان و زمین محبت بجای آورده از اقبال او بارها  
شاد و گلشن شود و او را بدو شد آنها فربه و لاغر باش لاجلا لاسوا اهل جافا فاکم و لا تفرحوا بما آتاکم الا به و ان  
کلما ر جهان بوی و باجموی و در بازار کائنات سخن از مباح حسن عهد موی و ابر کل من علیها فان بر جودشان بخوان و در این  
بر جودشان بخیان از این خیال محال در گذر و اندیشه دیگر قس گیر در بوستان و ستان از بهر دوستان در صحرائی موی  
طریح کرب و نیازبان انرا از کت صدق سمات حقایق شناسان راست کردن و سرودنش شما همیشه و کل  
کنت منصرف آن خیابان بطرز رخا و قمر و باغ سرس کین و اشجار معارف و در سخنان لطیف و کلمای  
تعارف و بر صبر و قنوت و کوشش در او بستان و از خست و خارا خلق و اعراف و کذب و نفاق پاکت و مستغنا  
و سرسب از انظار مشبه و لغات منبیه در وی بسپارد و فرما و جدا از آن بر ستان بر از سخنان بلند و کلمات آینه  
نعم و استوار سازد و آب بلاغت در جوی فصاحت به این باغ و گلزار روان کن و باب دو مصرعی از مقالات عرفاد  
کلمات او در ایران بگردد از دست نگارخانه پس بر استان ازیاحت نامند و بنام نامی و اسم سامی باوشایی  
زیب و زینت که امر روز از دست مردم آنگه بوجان او رنگ خلافت زیب و زینت گرفته و از ترتر انعام آنخوشید  
جهان آرا بر ستان عظمت طراوت پذیرفته در گاه عالم نباشش مباح خاص و عام و کربا بس که درون اسانس  
عاز کفر و اسلام از تعلیم شریعت عمرش مباحین دین پیگیری کتخت خزیده و از تکریم و عیب نباشش سنجین  
شرب حیدری محمد بن شلوب کرده و در تبریقات ربانی و تالیفات سبحانی در اندک زمانی آن و امای سعادت اری  
در ملک لورائی استغنا اند و در سخنان قوی دست که بر یکت کویس انا و لا غیر میزدند به مینوله عدم شتاقه

و در این بنا  
کتابخانه  
مکتب  
مکتب  
مکتب

### دیسباجہ

حسینی میرزا اگر فرمانفرمای کشور فارس و کرمان و یزد بود بکثرت دولت دوست محکم و افزونی دستگاہ براگرگیل کیست  
 اولاد فحشلی شاه مسابقت می نمود و فرزند آن نامدار و بخت خجند و شمار داشت و باستانها رقلع برید و قباح منیبہ علم تھا  
 براوج رفت میا فرشت برادر اعیانی او حسینی میرزا که شجاع استغله مخاطب بود و در شجاعت و سخاوت بر پنهان  
 سبت می نمود و فداهای بدید در دارالکتک طهران و کشور خراسان و دارالامان کرمان حکومت نموده و باجاعت فغان  
 و طایفه از بلکان و قبیلہ ترکمان و کرد و جنوستان طریق جدال و قتال پیوده بود اولاد با مور و طائرمان دلاور و کتا  
 کنان متور داشت و باستانها را ایشان و فرمان فرما ملک سلیمان کشور ایران را ادلی تبترف میسنداشت محمد علی میرزا  
 که عقب بکک آرا بود و سالهای فراوان در حبس بلا و پسرستان و خراجان حکومت می نمود دولت پیچد و ثروت مانند  
 حمیت بسیار و طائرمان شجاعت با داشت بیروی حسنیای سخت و سخلمای پرورخت لوای استقلال با و جع استکباب  
 میا فرشت محمد علی میرزا که بحسام استغله مخاطب بود و حکومت بر وجود اکثر طایفه بختیاری می نمود دولت بنیاد کتب  
 بنیاد عمارت بی ضرر و ضرور از عثمان و حوزرات خلد آئین و بسایین دلشین داشت و بحب جاه و جلال و افزونی  
 مجال خود را مقدم اولاد فحشلی است، میداشت علی شاه که قتل سلطان لقب او بود و میرزا محمد جعفر خان کاشانی برای  
 اقدام می نمود خزان و اقره و مکاره است جنگ و جدال و اسباب حرب و قتال رهان دولت اعیان محکم یکی با او بود  
 و اگر شاه زادگان که در دارالخلافت خیران بودند قتل السلطان را نصرت می یاری می نمودند مانند علی تقی میرزا که رکن  
 الدوله در حساب داشت رایت ایالت اراک و خدیو قزوین میا فرشت امام وردی میرزا که برادر اعیانی رکن الدوله  
 و میر کوشی باشی مصحح شاه بود و سبزه زاری علی شاه را از دولی جان میسند و محمد علی میرزا که سالها حکومت خراسان و یزد کرد  
 بود و عازمت خود را نسبت قتل السلطان درست می نمود و امتثال ایشان فراوان بود که عازمت علی شاه را میسندند که  
 ذکر اسامی ایشان باحت عنوان کلام خواهد بود شیخی میرزا که شیخ الملکون لقب بود و حکومت ولایت طبرستان  
 قیام میسند و لشکر جزا و سبزه کیسند که از اراک و الوار و اولاد و بیدار است در حرارت و جبارت و تیمور و در می خود با  
 را اولاد فحشلی شاه مقدم میسند آشتی محمد حسین میرزا این تجر علی میرزا که در درخت الدوله گفتندی و تجر با اراک و نو اراک است  
 او را از دولی و جان پذیر گفتندی ایالت دارالالدولہ کرمانشان و باو اجمی آن داشتی و خود بلا استغلا از ناطق الفهرمان  
 افکاشتی مردان جنگ آزروده و بجایمان حرب نموده او را بسیار بود خیر از نام بردگان آشکار و پنهان بسیار بودند که نسبت  
 تدبیر دیندار عداوت و نفاق اظهار میسند و در اراک و اعیان دولت فحشلی است که نفاق میوزریند و رشتہ دوری  
 نسبت بان پادشاه بکریک میسند مانند عداوت خان بن حاجی محمد حسین زار که مابین لدولہ شور و خیم حسین خان  
 این یوسف خان کرجی که سید اراک و گور است میرزا ابوالفتح است که بقام مقام مزدرب بود و متوال است نسبت خجند  
 جان مخالف و منافق بود در مجلس خلاص و ارادت اظهار نفاق و بد است میسند و در الدوله به بنام لدولہ بود  
 و با انواع مختلفه خیانت میسند و شاهزادگان که مذکور کردید و احوال امر و نفاق مشرب میسند و متوال است نسبت سبزه  
 با احمد جاه و جهان و کثرت مجال و بسیاری مال و افزونی استخوان و برادر و پسران دور و نزدیک همه سرد و بود  
 بر استغلا از جمیع منایب و طایفه بطریق الحاد و اباحت شیخ تمام میسندند خیر از لوب و لب و عیش و مصیبت و غفلت و احوال  
 زدید فحشلی و علی استند و جرح و صدم و صدم و حسد و اقرب و بستان بر اولاد و ویرانی بلاد و بریشانی عباد و برامی است نسبت

سیر در مقدمه

نه از خداوند عالم شرم و نه از رسول اکرم صا از زم کردندی و سواره دمار روزگار صغیر و کبیر و بنا و پیر بر او زندی  
 علماء جاهل و ادراک عاقل با بر و انانیت این عیانتی که برین ترجیح نمودندی و خداوت و لیا و بعض طالبان طسرتی بهی چون  
 سایر فرایض بر خود واجب لازم نموده اند چون در روز ازل خالق لم یزل یکت با نده خود امانات کامل الصفاست  
 جت رفیع نظم خاندان دفع فساد معدن ذخیره نموده و طینت انظر کرامات را با بکت دشواعت و عفت و عفت و عدالت  
 عرفیه بوده و برای زدودن که در اوقات خاهر از ادکان و در سه گیری انقادکان حضرت تبل و عطا و دیت کرده  
 و در عهد جلال و جمال چسبدین هزار سال و ایه اکرام و انفضال پرورده بود لاجرم در زمان آنکس جمیع مخالفان دین و  
 دولت را بر آینه اخت و منافقان مکت وقت را از در ایران نابود و معدوم ساخت هر سلطان السلاطین و قهرمان  
 الما و الطین شهر بار الا حسم الاحدال طوا العرب و البجر با صد وین سپه و حامی وقت سید المرسلین شمس الدوله آلینا  
 و الدینا و وجود و الحمد و العار المودا و اقی الوافی با نه اسناد اول الخادل لجهاد فی سبیل الله (بیت)  
 بدانش خرد مکت و عانی به پیش کاشف سبع الشانی جهان و ارجان از عادل بهای فیه لعمان  
 را بجز کمال محسار برای که عقال و نعم آدم ز اور بکت نبی آور زدن دم ابوالمختار سلطان این است  
 ابن السلطان الخاقان ابن الخاقان الخاقان اسفغانی محمد سید سیدین سیدین سیدین سیدین سیدین سیدین  
 امید از یم کریم و نصف حضرت قدیم بروش آور و دست تقدیر نه سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
 سلطنت در بساط زمین و سیه از زمان تا بنده و خراسنده با دالی یوم المعاد حتی ختم صوره الالاتجاه نظم چه بهتر مر را بریا  
 کاری که بعد از وی ماند و زکاری چون خسته با وفا از روی صدق و صفا درین بسارت شمارت نمودیده و فل  
 روشن و خدای خاطر چون کشتن کشت توفیق تمام از حضرت ملک عظام در خواسته امرا لله علی ذالک قبل بقر  
 بالیها بید جدید پوشیده نماند که چون این کتاب عرابت قصاب از کمن قب بوضع مرغوب جلوه گر آمد لاجرم تاریخ  
 آغاز و انجام انخطا مرغوب برآمد و ذکر در اریه ما ذوال احوال اشخاص بر ترف خروف تخی مقتض شد و عرض و طول بودن  
 بر کات و نه از که ام قسلیم مذکور نمود و مثل کبر و بلند بر یک سیر و بیت و شت کمن و یک بهار الالاته و التوفیق من الملک  
 بجبار سیر در مقدمه مات ترف ابن بوکستان در بیان بعضی مطالب که مناسب است  
 برای معرفت برای ارباب دانش مخفی و مستور خواهد بود که از کتب متفان عاقت ندان معلوم و از تقدیر بدید  
 سیما حان معرفت بیان مفهوم میگردد کسی که برود بگری را بطریق تحصیل دیده باشد شخص نگزیده و سیه شخصی که دیار حان  
 و اصاری آدم جزو جزو شنیده باشد بنظر نرسیده که با اید والی در این آقا خضر الله ذایعنه بر این مطلب با  
 دارد و حدیث بساط و خبر مهر جا بخت و حاملها و اما کن با جرح و با جرح معوی مذعاست یکی دنیا که مشهور بارض جدید است  
 اکثر عا و اکثر خطب رکان اقالیم سببه نیامده و همچنین بریند فسا و حسنه بره خضر او غله نحاس و باغ ارم که از بنا نامی شده  
 است منظور سر کس شده آری جمعی که برین معنی غیر از طوائف اعم از فرق نبی آدم بکلم ای شده اند و بیرو قافی الخا و وضع خاطر  
 کتب بد اخلق که عالم ساحت نموده اند و طریق تحقیق کشته معموره کیتی را بر سبیل اجالی نموده اند و با کرده  
 ابوه و قوم و دانش شده و مجالست معاشرت کرده اند و لازم تحقیق در استعلام مذاببه مشارب استغنام او بیان  
 ایشان سی عین بجای آورده اند و در حان طاقت تشار و متفان فصاحت بیان در کتب خود کرده اند و از ادب بعض

## سیر در مقدمه

اورا بر روی طالبان معارف کثوره اند و چون جمعی از ارباب تالیفات از روی تمحیص تحسین بر نگزیده اند از راه دقیق بقید تشریح  
در نیاروده اند بلکه بجز در کتب بدین باب یا بعضی از کتب مشهوره نوشته اند و نیزه جانان کم خردان بر همان قانع گشته اند لهذا  
در کتب مورخان اختلاف فرودان در میان مؤلفان تعارض است این بی پایان شده است و علی الخصوص اشخاصی که  
خودگان فضل و کمال و استاد خویش را معده در دانشندان ندیده اند از روی تلقین و تمحیص از راه علم و یقین احوال مدحیان  
مذاهب مختلفه نگاشته اند اکثر ایشان بسبب عدم اطلاع و نبودن قوت شعاع ایشان تجرد استیفاء این نیز از جمعی غیر معقول  
و از طایفه بوالفطرت در کتب خویش ثبت نموده اند و باعث کبر و بخت مخالفت نفس و دست نظر از طریق تحقیق و شنیده و باور  
تغیب از جام حقیقت نوشیده است شرب تقلید گشته و بکلمه حدیثی یعنی «بعضی بر انصاف استیفاءی استیفاءی است خویش بیان  
فرموده اند و جمعی دیگر بهر ای ذلت جاه و دست و دستگاه تحصیل علم و کمال منزلت نزد صاحبان دولت خداوندان شرف  
بدام تلقین و هدایت صاحب عالم و خویش آمد عوام کالای نعام افتاده طریق دیانتا صداقت را از جهت اندوختن سپهر و نور  
نیکو نمانده بر طبق تمایز انسانی زمان حق را پنهان باطل را عیان نموده اند و برخی دیگر بعلت خوف و بهراس و ترس  
نیوایس که از مردم جهالت اساس و عقلی همسایس دارند جهت معروض و ناموس و اهل و عیال و ملک و مال و غیر جمیع حقوق  
مذاهب با نگزیده کرده تا بگذارد و نگزارد و دیگر بعضی معقوله قول که زید گفته و یا نوشته که عمرو طوطی یا سرخدا است اثبات  
نیز بر ذرات اعتقاد و اعتقاد او بوده نوشته اند و از آن جهت در اول شروع برت نه نوشته و از روی «رم علم و تحقیق نگاشته  
است نیز به نگزیده در ... و دست به نگزیده است اگر نگزاید و اخلاف بر احوال با کمالی نگزاید  
و بجهت حدیث بر ادعای صاحبان ... و نگزیده است این بی پایه شده و نگزیده است و نگزیده است و نگزیده است  
با بصیرت که بر نوشته این اصحاب اعتقاد کرده و کلماتی یعنی بیت بر اولو الایمان که بید و نویسد بنظر آن گفته اند که  
ناظر آنست جان است و کتب علم ناقص است ایمان (عیت) بر یونجه و سپه نادانان حقوق روح  
نموده یعنی مطلق بدانکه در میان گفته اند که تصنیف کردن و تالیف نمودن در صحت امر عظیم است علی الخصوص جمع و تدوین  
احوال و احوال مهم و ترتیب تالیف و وضع طبقات مردم و تصنیف کردن مذاهب مشرق و عقل فلسفه بنیاد امر بزرگ و  
ترکت (مصرح) کار بسیار مانده و علاج نیست چنانچه اینگونه تالیف بنظر آنگاه که در وقت و انانیت  
و دولت که در اظهار عالم و اندیشه پارسی از هم اند میرسد و محتاجان بر قوم و دانشوران بر طایفه بر آن نظرسه میکنند بلکه  
نی و بجز سواد از بیاض فسق تواند نمود بخواندن و مطالعه کردن آن میل در جهت می نماید بنابر علم و اطلاع درین عالم  
یعنی فرموده اند که توحیح احوال زمان و متلف و انواع انسانی جهان باید که خود را از اغراض لغسانی متذکر شود و در  
متراد دارد و آنچه در لغت است محامد و تضایل و انواع تسبیح و در ذیل نگارند بسیار و در مضامین یکدیگر است این حدیث  
آورد و خویش را بدست طریکان در قیاس و استنباط و در غرض وحد و حقیقت و تحقیق و عقاب توری در تصدیق  
دارد (عیت) در مذاهب با تصدیق و نور نیست در ترک و نیزه کار با توجه به است و در کتب  
طریق صدق و انصاف و تحقیق و علم و دانش بیرون ندارد و بجز موصیفات قدی و ابدی است و اینست  
و در زمره فی القلوب هم صحیح فرموده اند که هر کس محسوب کرده و ممانعت تمام است که در صاحب دنیا و محفل که  
اداب است که چون عالم مشرف و ائمه و محل اجتماع اصناف نبی آدم و مکان کاسد و نزهت ایشان در بر غیر است

# کاشن اول

و نه بر یک حکم جنب الشیء یعنی قبیح بر امضای اشتیاقی طبع خود مقصود و نحو سس ایشان بودا بر سس و حب جاه و ریاست مجرب  
و مقصود است لاجرم جهت ترویج مطلوبه و احوال شبهات غایبه و بسبب آن در ورطه استبداد و استکبار در آید و نخستین  
شبهه که در عالم پیدا شد شبیه اعیس بود و متشابه صدور آن استبداد برای خود بود و مقابله نفس الهی و استکبار او با جاده انکس  
خود بر ماده آفرینش آدم که کل بود و حقیقتاً لست انا فخر منه خلقت من ناری و خلقت من طین و از این که استبداد او  
استکبار او را یافت شبیه ساختند و بعد از وی در سایر خلافتی آن شبهات سرایت کرد تا آنکه بعد از غروب قاسم  
سبزی بعضی از آن شبهات در نقوسس علمای آن سیمبر بر آمد و هر کدام از ایشان آنچه مناسب استنداد ایشان بود  
میسی و محبتی و امتداد فرار گرفتند و دلیل کندن بر آن آغاز کردند و کتب نامها از او تدریسی و نقلی بر ساختند و از کلام غیر خود آنچه  
مواقف اعتقاد ایشان بود تا دلیل کرده با اعتقاد خود راست نمودند هر چه اول تو است ندیده و کتاب نام نهاده و این اختلافی در  
حکم حدیث کسفرن افعی علی ثلاث و سبعین فرسخ در آنست نیمبر از یاده گردید و بعد از شمس طمان است که  
بعقاد و سه فرسخ رسید چون آفتاب سالت کجاست عسبت نوری و محبت کت و ظلمت بود از آنک از مفر استار  
بیرون آمد مزاج غروب منتبان فت احمدی نیز از اعتدال روی با خراف نهاده مخالفت و اختلاف ظاهر شد و محبت بعد از  
عهد رسالت و احتجاب نوروی و عصمت بر روز غلطات حب جاه و میوانی و از روی امامت فرمان دانی در مانع غلط و علما  
زیاده گشته در میان ایشان اختلاف فراوان پیدا آمد و از شمس در بنا فرغش شد و غلطات آن قدر تا بعد قرن متر گشت  
تا بعد بنی و صلال و خصوصت بعد از سبب کفر دستمال انجامید و صورت عداوت بر تیره رسید که علما که سبب کفر تفریق  
فجور و کفر سبب کفر قومی دادند از لطف حضرت کریم و از فضل خدا نرش ما هم امیدوار است که دست زمان این ضیف از  
راه سیم و از مرتب حافظ و خیم بصون و محفوظ از او در و ادنی تعلیمات الهی است و حیات شیعیانی نگذارد و آنچه بدو رسالت  
گردیده و از عظامی سبب توم و کبرای هر فرقه بعین تخیص از صیغ و تمیز در هر یک از علم استماع نموده و در کتب ایشان  
ملاحظه کرده بکذب و بهتان سبب زاده و نقصان در این بدو فرقه کرده و زینا انغیر لکنا و لا یخرا ایننا الذی یخرا  
بالاچنان و لا یخرا فی قلوبنا یا ایله الدین الامنوا ان بنا ای کت کت و سیم سیم است بار خدایا بفرست کتاب  
بدرگاه حضرت تو قرب از بد و بگرم استها سبب داور می تو همواره او غایت میگزارد از آنکه کرده ان عالم را با عالمی  
از تو ترسند و از خلق شرم دارند و ما بقبله صیغ بیکان کون کوی قربت کرد از ما پادشاه عصر را تو قس ده ما خدایا حق  
و معاندانرا که اخته دارد که دره اخلاص ایشان پاکت زمین در که اصغر آنها خشنود ای تب العالمین است مفید ترین خلق عالم  
بخیل و دانتان با کرد چند و توفیق ده که مصلحان و حال خیرگان ایگو و اردو که در سبب ریشت معاندان نظام دین و دولت  
بنامی کت وقت است و ساری دان حضرت مصطفی و محمد سبب اولیا و اصحاب است صلوات الله علیه و آله

کاشن اول در بیان حرف الف بر ای معرفت بر ای علمای بود بر ضمیر تفصیل صیغه فای نزدیک و دور  
پوشیده و دستور بخوابد که در آخر این مجله در بار سبب بار و با و میار دیده و شنیده که حرف اول آن الف باشد و اگر کس را  
ذکر نماید باعث حال فایر خواهد گشت تا آن خواهد شد لکن با احتیاط که شنیده می آید بعضی ذکر می شود و کفر است  
بر آنکه فسلف در لغت عرب قائل از معرجه عالم باشد و جمیع آن قائلیم می آید و در حدیث حکمای معرفت ترین بی مسکون  
رسخت قیمت تقییر نموده اند و هر یک از آن قیمت را ایتم گفته اند و در تخیص آن چنین بیان نموده اند که نصف ارض ظاهر

در بیان حرف الالف

دینی در آب مستور باشد و آن نمیکند کثوف است نصف آن که به جانب جنوب آید است و بر آن میخی که طرف شمال است آبادت  
 پس از چهار بخش کثوف معروض میباشد و آن در شمال خط استوا اتفاق افتاد و حکما آن را ربع مسکون نام نهادند و از ربع حساب و  
 بعضی از بحار که مشاهد میشود در ربع مسکون محسوب میگردد و خط استوا خطی است که حکما در سطح عقده ای که در خط استوا است  
 از مشرق تا مغرب اعتبار کرده اند و بر شمردی و بعدی که بر آن خط واقع شود مسوا را به دلیل و بنابر او برابر یکسان خواهد بود و در  
 اما کن بر دو قطب عالم بطریق تساوی طایفه خط استوا است یکی از طرف شمال مغرب و از بعدی از طرف جنوب  
 مغرب در ارباب و طول مقهوره از مشرق الی مغرب صده و بنهاده است و بر خط استوا یک ربع چهارم از فرسخ باشد و ابتدای خط  
 مقهوره نزد حکمای متقدمین از اقصای مغرب است و آن سوی آن نهایت مشرق است لیکن اصحاب بیخات به این محل تخمینه وزمره از حکما  
 این فن طول عمارت از مساحت هر چه غریب کردند اند و فرستادند جزایر خالی است که خوانند که قدیم از آن مقهوره اکنون در آن  
 مقهوره مستور است و جزایر خالی است غربی فلک بود آن واقع بوده و مساحت هر چه از خط استوا است و شش ربع که برابر  
 چهار صد و شصت و شش فرسخ باشد بطریق حکیم که یک ربع از خط استوا است و باقی است و در ربع است و دقیقه تا اقصای  
 عرض و بنهاده است و از یک فرسخ و نیم است هر جا که طول باشد که در مسکون بود و یقیناً از خط استوا است و خطی خوانند که  
 ابتدای خط استوا از مشرق الی مغرب است و بر جزایر جنوبی و جزایر ارض اذنب که مشتمل بر شمال سرانید  
 و سخات با درج و شمال است و جزایر جنوبی فلک بود آن مساحت هر چه در ربع است و در هر طرف ربعی که بر خط استوا است  
 با و بنهاده آن برابر یکسان باشد اگر چه تغییرات مختلف خط استوا نموده و تقدم خاطر طریق مسکون باشد و بنهاده آن  
 اما کن خط استوا از بنهاده آن گذرد معلوم گردید و از کتب مشفقان مفهوم گشته که خط استوا معلوماً از کسوت او را  
 و در آن جزو از مراتب کیش وقت در آنست و در آن ناحیه یک ربع است و خط استوا از کسوت او را و در آن  
 در آنجا ایشان کیش وقت ندارند و قومی از آنجا که آنجا است و سخن و بیست است و آنست و اکثر ایشان مانند ما هم در آنجا  
 در یکی ایشان از طوایف خود را کوفات بر غریب افرا که از بنهاده فرسخت از آن در فرسخی در آنجا میباشد اما مسکون جهان  
 نسیه و اوقات غیره و عقاید غریب و بسیار و حال و بنهاده این هم نام است که در مردم خط استوا از فصل جامه  
 نوح علیه السلام و بنهاده است و آنست که از سمت شرق در شمال جزیره با قوت باشد و آنجا که بر جنوب با همین  
 و شمال سرانید بر خط استوا که بر خط استوا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است  
 نوبه در ربع گذشته در ایامی محیط بوده و در آن خط استوا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است  
 کوه هند و سی بر نیم نوشته اند و برای آن نیم بسیار طار و بیش در اکثر آن مالوا در هر شش مسود الفنون و بسیار  
 فام و کربان نام و یکی از فصل جامه نوح علیه السلام در آنجا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است  
 در بار بسیار من جوامع بود و حسیه و مراحل و زنجار و بر و جوامع و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است  
 عقیده و زبان مخصوص دارد و اغلب آنانی که مشور با حاکم گفتار و بعضی از آنکه جزایر آنجا در ربع مردم خواهد بود  
 آن خط استوا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است  
 تعالی در قلیل از ایشان مسلمان از اهل سنت و جماعت و اهل فطرت است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است  
 دیگر در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است

این خط استوا است که در این خط استوا است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا است





## در بیان حرف الانف

محمد و بدان فرودان کنند بلکه در ضمن آن سیاحت کتب بسیار و انسان عالم فدا را تواند نمود اول آنکه سیاحت با حدیث خود  
 خالص گردد و تصدیق آن باشد که خود را بحدیث استوار و با خدای تعالی برساند و بهجت تحصیل علم و کمال و تکمیل اخلاق و  
 احوال و علوم و نسبت به معارف یقین باشد و بگویم اطلبوا العلم و اولیایان بر دیار شهر که رسد در او سپس طلب دانش برد  
 بحسب الامر خذوا العلم من اقواء الرجال چون صحبت دانشمندان مستعد گردد و اخذ علم نماید  
 و بوجوب خبر اطلبوا العلم من المهدی الی الکلد در بر حال فارغ از خیال تحصیل کمال نباشد و بجواره با بیان روزگار و  
 سخنان بر دیار مجاست معاشرت کند مستوی گفت پیغمبر که بر جا میروی با اول طالب مروی شوی و اگر قصد  
 سیاحت این و مرادش چنین نباشد مانند بهایم طالب است عطف باشد و بهجت ادب و شکر پر کردن اگر خالی نمودن نباشد و در  
 اصطلاح سیاحتان چنین کسی را کدای در برده بسته کرد و شکر پرور گویند و او را در زمره اولیایان گنجانند بل هم اخذ  
 دانند و تقوی توکل باید که سیاحت توکل باشد چه برای جهان کرد و محله نور و خیره بهتر از توکل نیست و اگر سفر صد هزار سیم  
 ز صد هزار کس میرود استند باشد و از صنایع توکل بی بهره نصیب بود سیاحت تواند کرد و طریق سیر سفر تواند سیرایت  
 کند بر تقوی و دانش در طریقت کافریت را برود که صد هزار در توکل باید سپس بنحو ای سیریت و من بتوکل علی  
 الله فهو حسبه یا خدای توکل کافی موجب آید که یراق الله مع المنوکلین زین توکل وانی است نظم  
 نیست کسی از توکل خیر است خیر استیم در رضا خوب استیم سیر است جهان پانامه بر مشایخ صد در برنج و فساد  
 و شکور باشد در بر نفس ثبات است و سیاحت استیل سا بر طلب زین خیر خواهر استمال سیران برافرد  
 سیاحت هر چه که فرموده است با تو فی الخیر ایرون جز هم تغییر نیست و اگر سیاحت بر طاعت دور کار و منقبات برده  
 محول و صابر نباشد بر آید در هر جمله حسین باز ماند و خود را با اهل علی هرگز نرساند و از بهجت کاربردین و اعظم بل نفس محرم  
 کرد و بیت ناز پرورد ختم سیر راه بدست حاشی مشیور زدن با کس باشد چهارم قناعت جان کرد باید که  
 صاحب قناعت باشد و آنچه میگوید سید به آن کفایت کند حکم حق من قطع و ذل من قطع آبروی خود را از زبرد بازو  
 خویش و تو اگر در پیش نبرد و از برای حرص و طمع و تمنای بسیار بریزد از طلب کردن ایولی احتیاز لازم و ولید و بوجوب است  
 الفنا عذکنا لا یفنی کج قناعت ما از کف زده و بفرموده حضرت من قطع شبع از خوان قناعت بجواره خورد و سیر  
 کند چه که مدعا مع و حریر از فیض و باران که برودین دولت از لطف عالم ملکات مجرور و شخص طمع نزد بکس مذموم است  
 و از مدح کار سیاحت نیاید و عهده از سیر سفر او کتاب نظم قناعت کن ای نفس باندگی که از حرص خواری بیدگی  
 و در تمام مدح برادر تمام نینداخت جز حرص نفس بام تم غشت یعنی چهارم بل نفس سیاحت باید که نینداید که امن  
 باشد و بنده فرج و شورات نباشد و بام نامی است و نیز با ایست که نزد عهده شربت غرا ناسنیده باشد قدم کند تا اگر آرد  
 و آتش و اصحاب پیش صحبت او میل کنند و معاشرت و مجالست او رغبت نمایند و از وی مطمئن باشند چه که در جمیع مذاهب اهل  
 نوزد بر باب این دولت تردد امنی مذموم و شخص صفت مذموم است (بیت) چون طهارت نبود که به تجانه کی است نبرد  
 خیر در آنجا که صحبت نبود و اگر کسی نغوز باشد بدین صفت نغوز موصوف شود و برآید وی را خفت بر بقتل رسانند و جز با محمود  
 او را از صفی موقوف کار مده و مگر دانند و چنین کس سیاحت تواند نمود و با اشخاص مقول تواند بود چنانکه کرده باشد و شاه کرده  
 است ششم صدق باید که جهان نورد صادق است گو باشد بروق النجاة فی الصیادین از جاده راستی گذرد و بگویم

### کاشن اول

عَلَيْكُمْ يَا صِدِّيقِ اِنَّكَ لَمَنْ كُنْتَ تَوَاعَى الصَّادِقِينَ بِمَوَارِدِ بَارِسْتِ كَمَا بَانَ بِجَالِسْتِ نَمِيْدُ بِجَوْبِ  
 اَيْسِدُ بِرَأْسِ اَللّٰهِ بِحُبِّ الصَّادِقِينَ طَرِيْقَ اَخْلَاصِ صَادِقَانِ بِاَيْسِيَا حِي كَبْرُوْعِ كَفْتَنِ مَعْرُوْفٌ بِكَدِّ سَنَ اَرَا سَتِي بِوَعْدِ  
 كَرُوْدِ اَوْرَازِ سِيَا حْتِ جَرَا سِي بِهَرُوْ وَ سِي سِي حَاصِلِ شُوْدِ وَ بَرْدِ كَانِ كَمَتِ اَمِنْ مَجْرِيْنَا لِيَكْذِبُوْا لَوْ لَيْتَمَعِ صِدْقُهُ مِي سِدْ كَبْرُوْ  
 كَفْتَنِ مَعْرُوْفٌ شُدْ اَكْرَ اَسْتِ كُوْ بِرَا اُوْ مِي شُوْنِدُ (بَيْتِ) رَا سَتِي اُوْرْ كُ شُوِي رَسْتِي كَارِ رَا سَتِي اَزْ تُوْ خَفَرِ اَزْ كُرُوْ كَا  
 كَلِي كَجِي خَا رُوْ اَخُوْشِ شُدْ مِي كَرِ اَرَا سَتِي اَنْ فُوْشِ شُدْ بِتَقَمِ حَسَنِ خَلِي مِي سَتِ صَدِ جَا نِ كُرُوْ بَا يَكُ بِرَسِيْلِ كُوْ سَا  
 تَرُوْ وَ بِرَحْمَتِ نَا هُوْ اَجْرُهُ كُرُوْ وَ بِاَكْرَسِ مَجْنِ خَلِي وَ اَشْرَاحِ صَدِ سَلُوْ كُ نَمِيْدُ وَ بَا كَشَا دَهْ رُوْنِي وَ خُوْشَقُوْنِي بَا رُوْمِ مَعَا شَرْتِ كُنْدُ  
 زِيْرَا كُ صَا حِبِ مَوْرُ خَلِي وَ ضَمِي صَدِ اَزْ قِيْضِ صَحْبَتِ اَنَامِي اَنْ وَ اَزْ اَلْطَفِ وَ اَشْتِنْدَانِ مَجْرَا سَتِ بَيْتِ مَجْنِ خَلِي نُو اَنْ كُرُوْ  
 صِيْدِ اَبِلِ نَظَرِ بِرَبِيْدُوْ اَمِ كَبِيْرُ مَرِجِ وَ اَنَا رَا سِي تِيَا حِ بِدِ خَلَقِ بِدِ خُوِي دَرِ مَجِ مَخْلِي رُوِي نَدَا رُوْ كَسِي كُ صَا حِبِ خَمِيْشِ صَدِيْقِ  
 دَرِ مَجِ مَجْلِسِ قَدَمِ كُنْدَا رُوْ وَ تَحْمِيْلِ مَعَا رِفِ حَقَائِقِ اَزْ رُوِي نِي سَا بِدِ وَ اَحَدِي بَا بِ عَجَبِ وَ تَوَدُّتِ رُوِي اُوْ كَشَا يَدِ بِشَتْمِ مَعَا رِفِ سِيَا  
 عِيْدِ بَا يَكُ مَعَا رِفِ نَمِيْدُ بُوْ وَ سَخِي وَ بَا دَلِ وَ كَرِيْمِ بَا شُدْ وَ اَنُجُوْ اَزْ حَالِمِ خِيْبِ سَدِ وَ دَسْتَا يَدِ وَ رُوْشَانِ وَ خِيْرَانِ رَا اَزْ اَنْ بِهَرُوْ  
 وَ سِي سِي بِهَرُوْ بَكُ اَزْ رُوِي فُوْرْتِ جُو اَنْ مَرُوِي اَرِ بَابِ حَرَا جِ رَا بِرُوْ مَقْدَمِ دَا رُوْ اَكْرُ جَا اِيْشَانِ خَلَا فِ تَمِ وَ كِيْشِ بَا شُدْ چُوْرُوْ  
 حَقِيْقِي خَلَقِ تُو اَكْرُوْ دَرُوْشِ اَسْتِ بَكُ حَقِيْقِي اَلْمَقْدُوْرُوْ عُوْشِ طَبِيْرُ رَا بِمِ قَسَمِي مِيْنِ فَرِيَا يَدِ وَ صَدْرَا خَالِي صَا لُوْ جِي اَللّٰهِ  
 وَ كَلْبَا لِي مَرِضِيْنَا نَمِيْدُ چُوْ كُ مَرِجِيْلِ مَسْكُنِ وَ نَظَرَا مَرُوْدُو اِيْنِ مَعْتِ زُوْ بِرُ كَسِ مَطْرُوْ اَسْتِ وَ خَمِيْلِ نَزُوْ عَقْلَا يِ رِي مَتِ  
 خَا رُوِي اَسْتِ بَا رَا كُرُوْ شَرِيَا رُوْ رُوْ كَا رَا سَتِ مَرُوْ سَخِي بَا نُوْلِ زُوْ مَرُوْ كَسِ غَزِيْرُوْ مَحْرَمِ اَكْرُ چُوْ سِي تُو اُوْ بِيْدِ رَمِ اَسْتِ (بَيْتِ)  
 شَرَفِ مَرُوْ بِجُوْ اَسْتِ وَ كَرَا سَتِ بِجُوْ بِرُوْ كُ اِيْنِ سِي سُوْ وَ دَا رُوْ عَدْمِشِ مِي وَ جُوْدِ اَزْ خَرِيْتِ سُوْلِ مَرُوْ سَتِ كُ اَلشَّيْخِ  
 بِدِخُلِ النَّارِ وَ لَوْ كَانِ فَا يَسْقَلِيْ وَ اَلْجَبِيْلِ لَا يَدْخُلُ اَلْجَنَّةَ وَ لَوْ كَانِ غَايِبَا اَيْضَا فَرُوْدِ الشَّجَاةِ مَشْجُوْرِيْنِ اَلْجَنَّةِ  
 اِيْنِ مَخَا شَعِيْتِ اَزْ رَا مِ شَيْتِ وَ اِيْ كَسِ كَا يَحْمِيْنِ شَا خِي شَيْتِ مَرُوْ مَسْكُوْ بِخِيْلِ سِيَا حْتِ تُو اَمِنْ نَزُوْدِ اَكْرُ كُنْدُ مَخْمِيْلِ صَا  
 وَ شَا نِي تُو اَمِنْ فَرُوْدِ شَرَفِ اَمْتِ سِيَا حِ بَا رَا مِي بَا شُدْ وَ اَزْ حِيَا نْتِ اَخْرَا كُرُوْ وَ خُوْ وَ بَا حِيَا نْتِ مَعْرُوْفِ كُرُوْدُ كُ مَرُوْ جَا N  
 نَزُوْدِ بِرُ كَسِ وَ نَا كَسِ كَمْتِ اَزْ خَا رُوْشِ اَسْتِ بِجُوْ بِ اَخْطَا نِ خَا لَفْتِ مَوَارِدِ بَا رَسِ سِ وَ تَمِ دُوْشِ اَزْ خَرَفِ دُوْ نِيْمِ اَسْتِ وَ خَمِي  
 كُوْ حِيَا نْتِ بِرُوْ كَا رِي مَوْ صُوْفِ شُوْدِ وَ نَظَرَا اَزْ رُوْ بِ اَسْتِ بَا رَا سَتِ وَ اَزْ اُجْ وَ لَمَّا اَبَا كُرُوْ وَ قَسَمِي دَرِ عَصَا سِيَا حْتِ تُو  
 كُ اَسْتِ وَ اَزْ اَبِلِ كَالِ حِيْشِمِ كَمِيْلِ تُو اَمِنْ دَا شْتِ وَ كَسِي كُ بِرُوْ رَا مَاتِ اَكْرُ سِي سُوْ بِكَلْبِيْ بَا نْتِ پَرَا سَتِ نَبَا شُدْ وَ رَحْفِ مَرُو اَنْ بَا نْتِ  
 زَمَانِ بِخَا نُوْ وَ نُو اَنْ بَيْتِ بَا شُدْ خَرِيْتِ سُو اَنْ اَكْرُ مِ فَرَسُوْ مَرُوْ لَا اِيْمَانِ لِيْنِ لَا اَحَا نَكَلُهُ وَ لَا دِيْنِ لِيْنِ لَا اَحْفَدُ  
 بَعِي نِي سَتِ اِيْلَانِ بِرَا يِ كِي كُ اَمَانْتِ مَرُوْ وَ حِيْتِ مِيْنِ سِي رَا كُ عَهْدِ اَرُوْ بَيْتِ بِرُ كَا نُوْ اَمَانْتِ وَ جَا N اُوْ بُوْ خَا R  
 ذُو اَبِلِ مَرُو اَنْ وَ اَسْتِ مَعْدَمِ سِيَا حِ مَتِ سِيَا حِ رُ مِ مَسْكُوْنِ بَا يَكُ خَدْمَتِ بِرِ عَا لِي وَ دُوْنِ كُنْدُ وَ خَا دَمِ دَرُوْشَانِ خَدْمَتُ كُرُوْ  
 اِيْشَانِ بَا شُدْ وَ خُوْ رَا اَزْ لُو اَزْ مِ خَدْمَتِ نَسَبِ مَعَا رِفِ عَا مِي مَعَا F اَرُوْ اَزْ مِ اَسْمِ بِرُ كُوْ نُوْ خَدْمَاتِ اَزْ مِ كَسِ فَرُوْ كُنْدُ اَزْ رُوْ  
 كُ بِرُ جُوْ مِ مِ خَدْمَتِ خَلِيْمِ مَرُوْ عَهْدِ سَلُوْ كُرُوْ وَ نَظَرِ خَلِي رُوْ رَا كُرُوْ سِي سُوْ دُوْ وَ بِ اَسْتِ بَا R خَا D بُوْ وَ كَا D مَانَسِ عِ اَعْمُوْمِ مَعَا D مَسَا K  
 بُوِي مِي اِيْ رَغِيْبَتِ مَعَا S\_D اَزْ شَخْصِ كَالِ وَ تَمِ پُوْ رَا Bِنَا يِ مَرُوْ رَا Kُرُوْ دَرُوِي كُرُوْ سِي D عَقْلَا يِ بِرُوْ Bَا R بَا Rُوِي نَمِي شِيْنِدُ (بَيْتِ)  
 كُرُوْ تُوْ خُوْ اِيْ وَ رِ جَا N فَرَسُوْ خَدْمَتِ كِي نِي كِي كُنْ مِي سِدْ كِي كُنْ مِي سِدْ كِي سَقَامِ خَدْمَتِ مِي D مَرِ مِي اَشْرِ اَرِ جَدِ اَسْتِ خَدْمَتِ  
 بَا Rِي تِيَا Nِي بَا Rُوْ نَظَرِ فَرُوْ كُرُوْ Bَا Dُوْ وَ اَزْ رَا Bَيْتِ لِيْ خَالِي سَا فَا كُنْ كُ خَا D مَا D اَزْ خَرِيْتِ رَسُوْلِ مَرُوْ S\_T مِي تِي D

## در بیان حرف الالف

(147)

خادم الفقراء و برداری انما سید القوم و خاد منکم گویند پادشاهی فستقند فرشته نصیحت از در کجاست و در کار جهان نوبت  
در زمان دولت بزرگی منتفی شود باید که توفیق خدمت عاقلانه در طریق بندگی فرو نگذاری که آن صحن بزرگیت یا زوهم علم چنان  
کرد باید که توفیق در دولت قبل از سبب تحصیل علم کند و بمقدار حاجت دانش آموزد و چیزی دشمن باید کرد و از خطا و اوباشی  
ناشد تا توان از جمله سیاحت عالم و مسافرت با طوائف اعم بر آید باز همه علمای ایام و عرفای عالم تمام و ادبای علم تمام و عرفا  
مدر و شام صحبت نماید شخص معلیم و سید دانش نرد و دانشندان بی استیبار پیشه ایمان بر وقت عالمان بر فستقند خوار و بمقدار است  
و در نزد ادبای علم منقول و در پیش نفس خویش تحمل است ایضا اکثر علوم تا در قید تحسیر نیاید ضبط آن دشوار و نگاه داشتن او مشکل است  
علم در هر حال صاحب خویش را خیر ندارد و در کوی دولت و خواری نگذارد و در نزد علماء فرق مختلفه محترم و حکما طوائف اعم خدمت کند  
است بهیئت او حدی گوید علم با لیت مرغ جانت را بر سیاه او بر در دولت را دل معلیم چشم خیر است مردمان  
ز مردمی دور است نسبت آب جانت جز دانش نیست با ب نجات جز دانش هر که این آب خورد باقی ماند چشم او بر جلال  
ساقی ماند نور علم است و علم بر تو تحمل روشن است این سخن چه حاجت نقل عموم در است و اصل تاریکی علم راست مردمان  
دو از او هم شباب جهان بپایاید که در بدو زندگانی در جهان جوانی باشد تا تواند که در جهان کرد و با هر کس بیاست و معاشرت کند  
زیرا در ایام کمولت که حد و قوفت در وقت پیری در علم و اسس متزلزل میاشد و توای ظاهر و باطن یکی در انحصار است بجا تواند بود  
مخالفت معاشرت نماید و چگونه اواب مواظقت و معاشرت بزدی خلق بسیار از مردم و پرورش کبیر بچگونه کار نیاید (حیث)  
چون سینه شدی حاکم از یکدیگر بیستون تو زدی و دوستانکی در عهد شباب اولی آدمی را جوانی و بدو زندگانی طوف  
نستی و بزرگ مکتبی است چون آب حیوة او را ثانی نیست و جوان بگذرد بچوی باز نکرد عیث بیاد جوانی کنون موی دردم در بیخ آن  
انی در بیخ آنرا بی این بود و او ده شده که در حق سیاحت مذکور شد و سسر که این دو از ده است طبعی آه و لوازم آسرا  
نگذارد تواند که طریق سبزه و سعادت با اهل شهر پارور سبب بدان میبایست انسان متفوق است فرادان تواند کرد و طریق صحبت بجا  
بر فرقه تواند بجای آورد و اگر کسی سیاحت بلاد متفرقه و عباد مختلفه کرد و ایام چند با مردم از جمله سبزه باشد و بجز در وقت  
عالم ندیده و دیگر مردم در دست بردار از سبزه باشد و تجربه ایام و امتحان خاص عام نموده و طریق معاشرت میبایست  
طوائف مختلفه پیسوده باشد هر آینه اگر کسی خاص نام نام و در نزد پزشکان عام است اگر چه علوم قسم او ان نمون نیاید از این آن  
خوانده و خویش با بر تیر بر علی رسانده شد و من بسیار کس دیدم که فاضل بکانه و مجتهد زمانه بود و در علوم عقلیه و نقلیه کس با او بر یک  
مینود چون سبزه حاکم کرده و معرجه بسیار نموده و طریق بلاد و اسلاطه سپسوده و معنای اسطر قلع غیر المتفق مشاهده کرده بود  
لاجرم از فضایل انسانی نهایت مورد در کالات انسانی نهایت مجرب بود و بگویم که شکر انیا و مرسلین او بسیار و این ادلیله حاجت بین  
و عرفای معرفت قرین و حکما متقدمین بدین جهت نبرد سیاحت فرموده باشد که ما فرود و صاحب خرقه توانسته معاشرت نمود و خدای خدای  
است که بیشتر بسیار در سل شیانی کوشندگان فرود آمد ما آن نیستند همین خواهد بود درین معاد خسته خورده دان  
حقل دورین حاکم است که شخص جهان بده و رحمت کنیده و سرنیکت به عالم رسیده و زهر حجت و شفقت شنیده و رحمان دارد بر کس است  
وقتی بردار که در الترقدم از خانه خویش بیرون ننهد و دست بر اضا بگرد و مختلفه کشاده و در کوره غرمتا بوزن حجت بنیاد باشد  
و خار حجت در پانچ و شش نخیده و با روستم و اندر غم کشیده و کلمات مسخار و سخنان با سوار سفید و بهر اوت از سفر حجت  
از کس آشنای بکانه نخیده و خاطرش بیخ عن مردم عده و سینه ضمیرش بسکت بخا حل شکسته باشد و همواره بر سر بر وقت کارها

# کاشن آدل

بوده و در حدود دولت و شادکامی غنوده و راج رامت از ما فرود کشیده و کل قضا از باغ قباچیده و اگر بدگفته خوب شنیده و اگر صحیح  
 موج دیده مصحح بین تفاوتها از کجاست با کجا نمی بینی و مشاهده میکنی که کشته اوقات اولاد و کوه و قحطام و فتنه زندان علماء و  
 و مشایخ زادگان و امثال ایشان کودن و غمی و از معرفت خالی و از جمل بر میباشند و از کسوت مردمی مورد از عالم دانش دور  
 و لب و عین و عرب سرورند غنم قندران طریقت بی نیم جو غنمند قبا ای اهل کس که از نبر عاریت ای نو با  
 بوستان غیب و نور سیده عالم لاریب ای قره العین در چون خانی اگر ترا زندگانی عفا کنند و کمال رشد و تیسر رسانند از روزگار  
 بنده نوار و سجانه و محتالی در خواست کن که این نصایح را جمل آری و از این مواضع فتنه و کذاری که در ضمن هر صیغی کنی شاید آن وقت  
 بر و حقی خرنیزه را یکانست تری پنداری که این سخنان را ابواب غیر زنی گفته و این در معانیه جنت فخرت می گفته کلام دانار گوش کن  
 و سخن جانان فراموش کن دانائی فرموده است چون یکی در غلی و شهری وارد شود و بگرد حکمت از کسی نگرود و دانش آید آشنای  
 در نظر نیارد و چشم حمارت بران حکیم بگرد و حکیم را می رسد که دانش و حکمت خیر از زبان حکامی صلف و دانایان صلف رواج دهد  
 و با شخصی منوب گرداند که وی غایب و در بلاد بعیده باشد تا آنکه دانش آنند و حکمت آنکیم رواج پذیرد و در قلوب مردم قرار گیرد  
 زیرا که کشته ناس غایب بنده و سخن از گذشته گویند و نینسند بر هر زمان از باب حدیثی چندی عاقلان فرستند بود و  
 دشمنی که وجود او از حد خالی باشد نامرد چون کبریت احرز آید و در چنانچه اگر پنهانی زمان بر کسی شمس و یا فضیلتی مشاهده کند هرگز  
 در زوال نعمت آنکس مبعابا نماید و در پریشانی وی جمعیت سازند تا وجود آن عزیز الوجود را از جهان براندازند این مطلب مکرر بود  
 و مشاهده کرده است و دیگر اگر جوان مردی خواهد سفره عام جهت طعام چه نام بکشد و بوجوب آن شریفه بخشد و آن  
 علی ما آیتهم الله عز و جل در کار با بر جدی که در بناد خویش دارند و پیواره طریق فنا و پریشانی عباد بسیارند بعد از  
 آن جوان مرد گردند و در دفع او تجد و جهد کنند و در ضایح کردن آن کریم جهان تدریسند تا نمایند با علی بذات آن جوان مرد در او است  
 که از روی قنوت جوان مردی نان کندم خویش را در سفره سخنان جو فردش بر تیران و محتاجان طعام کند و از راه آن کریم  
 جهان زمره مساکین و مضنار اگر نماید در این سخن هم مکتبی و بری نیست چنانچه در عالم بیاحتیاجی که مشاهده شده است قنوت  
 خوشتران باشد که شرف بستان گفتار و در حدیث دیگران گفتن پوشیده بهتر تر بار خود تورا ضمن حکایت کوشش از  
 وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ اَقْسَلِيمُ وَوَيْحٌ اَبْدَائِي اَنْ اُرْسَقُ بِرَدِّ سِلْبَادِ جَبِينِ دُكْنِ دُكْرَاتِ وَ سَنَدِ لُجْرَاتِ  
 گذشته در هر فارس باقیع نموده و بر جاد قان و کسوت دین و جاز و شرب جو کرده و بحسب قلمم واقع نموده از وسط دار صید  
 افریقیه و بر بر و جنوب قیروان گذشته با علی بحر عظیم فتنی شود این اقسلم بگو بگوشی منوب است و در آن سینه و صفت  
 سموره و خدین برار خنده مشهوره و بنده که بزرگ دسی نهر شرک نوشته اند و لون مردم این کشور میان حمه و سواد و اکثریت  
 غلت نماند و بیشتر ضیف لا عراند ام و غالب اولاد حام و دیگران است و دیگر سماند و در از زمین ابام آنجا سینه ساعت  
 نیم است اگر مردم آن کشور شرک و کافرنه قومی خاصی که روی طولی و فتنه اتحادی و زمره سبای منسوب جسمی آفتاب پرست  
 و بعضی بت پرست و برخی شستری پرست دیگر شمس پرستند و طایفه دیگر که ساکنان بعضی از جرایان اقسلم اند و از سب مردم  
 خازند و بعد از ایشان اهل سنت و جماعت در آن کشور چهارم و اخطا صحتیه و منا جان با اسیب دیگر در آنجا نیز بسیارند و از آنجا  
 و دیگر جماعت میبود و دیگر قلی و شیدا ناتی تیر در آن کشور بشمارند و ایضا اسمیه و صاحبان ذابب دیگر در آنجا نیز بسیارند و از آنجا  
 است علفه و اصحاب لغات قنوت را کشور بیحد و مرز من جمالی حیر و یا حیر و دکن و کجرات و سند و بروج و آنرا مسکه آنجا یک

اقب بپوشید  
 در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

حرف لائف

فصل مخصوص دارنده و سلطان بن جان حضورت مجاز برب صید و بر بدو بعض مردم جزیره انگلستان عربی فخر غایبند و بعضی  
 از آنها که از زبان قطعی و کوروی و فنگلی و هاری سخن گویند هوامی آنجا بنیاد عمارت آب گزیده دشمنان از کار و مودت کرسی  
 در بعضی آنجا بسیار و عمارت و نخل و میوه و حبوبات و خلاتش شمار و معادن باجاری غنیه و عقارات عزیزه نیستند فرادان فخر  
 سرد سپیدی برفی در انگلستان در غایت غنای و کثرت و در بعضی آنجا در موسم تابستان باران  
 بارود در کشت صید و مصلحت مسیح موسم برفه باران بسیار و او رویه عماره و نحاس و زرد و طلا و قلع و زین و مسند و وسایل  
 در آنجا فراوانند جانوران صید در آن غریب و در دهان غلب بسیاران حضرت خاتم اشعین سید الوصیین و اولاد طاهرین و  
 سحاب کزین اکثره امین آنان اعیان بوده اند و در دیوار است این از آنکه در غرض خود نموده و ذکر شیخ ابو القاسم چون آن عمارت  
 اندا شور در این کشور واقع شده اند و در ضمن آنکه از احوال غریبه قال آن بر حلقه کمال این گفتن مناسب است آن جزیره را در زمان  
 از کما اقامه و کار حکمای شیرین کلام بود و در مراتب عرفان و مطالب ابقان و حید زمان میسر و بیاحت بسیار و سفر شیار کرده و در  
 چند با فوکت از چند پسر برده یا زمره فراد کما و فسرده علماء و امرای است و معاشرت بسیار کرده بود و فسرده را خدمت آنجا  
 اتفاقا تمام و اعتماد کلا بود و در علم غریب و کیم عرفا و عارفان کما بود که در وقت حکم تیرج که میشی غالب در شنیدن کلمات حکما  
 بسیار را عجب بود و روزی فسرده از آنکه صاحب سوال نمود که در خصوص فوکت و در همین چه میفرمایند و در باب حکومت و سنت  
 یا ایستند فرمود که بر فسرده ارباب جویش پرشیده نیست که واسطه بود به نظر عام و آنچه احوال مردم بقصایر مشتاقی و در آن  
 غیر مستجاب فوکت نامدار و سلاطین صاحبان قدر شده اند که بواسطه سیاست بسیار و کثرت علم و جلال سعی و فخران  
 قتی و در علم خالمان در مقتبلان از سرگذشت نفس مندرج شود و بنا بر این حکومت و صنعت و سبیل اصلاح امر عالم و در نظام مدام  
 حوائف نام است نجوای تیره که بر فوکت الملک مرشد اند از ابتدای پسر و حضرت آدم تا این نام با این حوائف نام حادوت خداوند  
 جهان فسرده یعنی چنین بود که فرع فسرده در زمین تیره و اجناس بسیار و در کثرت بسیار و در کثرت بسیار و در کثرت بسیار  
 سالیس و تیره و دولت مناسب افراد ایشان بود و در مشور و عادت عمر و غیره و آیه سوره و در کثرت بسیار و در کثرت بسیار و در کثرت بسیار  
 و چون فسرده و انسان در اغلب اوقات ناقص از عمر طبیعی که صد و بیست سال باشد بخدا در کثرت چنین اجناس در دول از این عمارت  
 گذرد و بخیلی از آنقدر تجاوز کنند مانند بعضی از فسرده و سترین که برده اند و بیعت ساز و ناهل است این سبب است و صنعت  
 و در کثرت عمارت عارفان و در نقصان در بدن استیم حالت انقطاع و تنزلی که کثرت دولت و صنعت را این در حالت موجود است  
 و معاشرت هر یک از این حالات با هم بسیار تغییرات است با حائقی دیگر فخر بسیار است بر اهل فخر و معلوم است که بر فرد ایشان را  
 از حکام و دولت آحاد تیره که آن صاحبان تیره و سالیس مانند والدین آدمین علوم و معانی و احب لازم است همچنین در  
 خور و بر دینی محتاج تیره یا در رئیس و داد صاحب بزم و توانا و متدب معادن کار دان و قبایل و معاشرت ایشان چون بر فردی  
 از فسرده و انسان فخر عقل و امری که دارند و در فسرده سالیس معاش خود میاید که کثرت برادشاهی و صاحبان و قتی با چار است که  
 قانون عدل و احسان و حسن سلوک بارها و در جلب قلوب بر ایا و اعران انصار بوده باشد تا سبب آنها نمیرود و کثیر عباد و تحصیل  
 اموال و قبیل خزان شود و امور حرکت و عرصه ولایت منظم گردد و چنانچه انسان در حالت نوروز بروزه فسرده به فخر و جاه و در تنزی و در  
 و نشود تا سبب چنین بر دینی و صنعتی در بد و خور و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
 و تنزی میباید تا در عمارت فخر و چنانچه در کثرت کمال سبب چندگاه به یک منزلت نماید و در جسم و بدن او تنزی بسیار

در کثرت عمارت فخر و چنانچه در کثرت کمال سبب چندگاه به یک منزلت نماید و در جسم و بدن او تنزی بسیار

## کاشن اول

۲۰۱) که تک اواسط برده قوی مدتی بر یک حال قرار میگیرد و گرانتره بسیار زیادتی ولایت و دست مملکت حسن سلوک و جلب خوب مغانل و از  
تبر اعدا و ترتیب اجبا و از رعایت جای احوال بریایا یکبار و ذابند تا بر حسب خیر حقیر الامور و اوسطها مراد شای که عدل  
داد و اجرای حقوق جفا و غاص و ابواب مفت و مفت بر روی عموم بندگان خدا کسایه بر طبق آیه کرد و اما تا یقیع الناس مملکت  
فی الاکثر ایزد متعال آن پادشاه را توفیق مطلق عمر کرامت کند و مملکت او را محمود و دشمنان او را مقهور در عایای او را سرود  
کرد و اندکی سبب مملکتی در جیتی که ماده ایشان قابل خشم پادشاهی باشد غایت الهی مثل حال ایشان گشته توفیق چنین شمساری  
سیا بنید چون فرد انسانی هرگاه از حالت تن و قوف که نشسته بر حد انحطاط برسد عمل قوی احساس جواس و ناقص میگرد و  
حالت ضعف پیری بر او غالب میشود و چنین سست وونی که انصار و احوان و اجتماعات او در و متزلزل باشد لهذا از حالت قوت  
توسط بحالت انحطاط متزلزل نماید و ابواب مفت و قوت و قوت بر روی شوکت اندک بکشاید مانند انسان که نشاء قوت ظاهری و پنهانی  
او از حرارت خیزست چون شیخی و پیری بر او غالب شود که در البته آخرت نقصان میپذیرد و قوی از جذب فضا بصحت تربیت  
به نواقص میشود و در آن قوی قوت و اختلال کلی بهم میرسد چنین انحطاط دولت متزلزل مملکت بقوت نفس کیفیت او را در او  
و دکلا و همنا و تصور رای و مؤذیر و کثرت طبع ایشان باعث اختلال حال انصار و احوان و شکریات مانند جواس انسانی که در  
غیرزی از او کم شده قوت و قوت و عقل ناقص در آن دولت ظهور میرسد چنانچه در انسان خجندی موی و چین حدودی علامت انحطاط است  
علامت انحطاط دولت متزلزل مملکت میل بودن ایشانست بزیب زینت در لباس و ساکن و مسکن که و غیر هم و امروالی که جهت نظام  
شکر و انتظام کشور و تدبیر دولت و تنظیم مملکت واجب لازم است بر این ملاحظاتی از تقطیع در لباس و مرتفع اساس ملین و قیاس صرف  
نظاید و ظهور لب و جیش و طرب و قس و غور و خراج کنند و یعنی از قوی علامت ضعف دولت متزلزل مملکت است چنانچه مکرر دیده و  
مشاهده گردیده و میگردد در کتب تاریخ مسطور است که اکثر اوقات که دولت و مملکت از حد و قوت تجاوز میکند اصحاب سادات  
در زینت تن و رعایت بدن و کاروانی و خوش گذرانی گشته اند از رعایت پروری عدالت کسری از فهم مملکت نظام رعایت  
چشم پرستید و وضع دولت قانون مملکت را جور نمایند و وزیرای دولت انسانی حضرت در توسیع دایره اعتبار و رعایت  
پردارند و صلاح صاحب دولت شده اند مملکت با مملکت از خاطر حوسازند و احوال او اسطالکس ایشان بل و زمان حدنگار  
و طرزمان در لباس و مسکن مانند طبع و مسکن طوک شوند و راحت تن پروری برایشان خورد نمایند و ابواب مختلف جیش و عشرت برد  
خویش گشاید و در حال احوال جای مغانل و از وضع احوال گردند زیرا که رسم شخصی که عادت بر راحت کاروانی کند و بر تن انسانی  
و سایه پروری میل نماید بسته اکس خضر بر سر و اقامت ابر حرکت بروج و در سفر خدمت مشقت موجود جیش و راحت مصلحت  
از جهت از حد و حرمت مملکت رعایت رعایت بازماند و هرگاه نهی از جبر کسیان از جهانی و سرحدی خبری برسانند عمل بر  
و بهمان و مانا و طاعت پریشان کنند و یا کلمات بی اصل و غرض آئین خدمت صاحب دولت گفتن گسیه و این غفلت و راحت  
نه اول دولت و انقضای مملکت گردد و اگر چه معتقد آن آیه شریفه لکل اجل کتاب و ولایت بر آن دارد که بر بدانی و نهانی مقدر است  
آغاز بر او بخامی متر است تا بنیاد آیه بخوان الله ما بنا و یعیث دولت میکند که قضای مملکت نیز است (سفر)  
که چه کسی بی دلیل نخواهد بود و مورد در دولت و در مملکت بلکه لازم نیست که در حین انحطاط دولت الت زایل کرد و بجهت آنکه این  
در حالت غایت در ابتدای انحطاط بلکه قبل از آن هرگاه به نرا تربیت نمایند و تا حد ستن طبعی تدبیر آن گنجد بلکه تناول سست  
نماید بر چند حکم نیز بوده باشد قبل از حلول اصل البته میرد و بچگونه علاج پذیرد که کسب بعضی اول انصیه چون اصحاب آن بوقوف عمل و قوت

## حرف االف

و اذ معمول نمیداشتند و سیاست کلی را حاصل و متخل مکن داشتند و طرفی جور و عدوان شمار خود ساختند و بر ستمند بر او جویش بود که ستمند  
ظلم و ستم تا فتنه ناچار قبل از وقت ارکان دولت ایشان خلل میبردند و آفتاب ستم ایشان قبل از غروب در آل کوف گرفتار ما برین  
که تربیت بدن نزد طبیب عاقلی نماید و حسن نمیرد و موافق آید البته سرطینی میرسد و همچنین نظم هر دو می بین مشتمل در آن خطاطی  
از آن که بر وقتی تقدیر و حسن تدبیر و زراعت امر او بوده باشد باعث بقای دولت و دوام سلطنت میگردد و حاصل آنکه ستمند است  
دولت سیاست است و سیاست با عقلی است که او را حکمت عینا نامند عت که احوال انعام آن علم سیاست است یا ستمند  
برگاه سیاست شرعی باشد و بشود آن عمل بخانه در سیاست حکمت می مستحق گردند لهذا اکثر لوگ نامه از وسایل همین باشد که ستمند  
بود سیاست شرعی را دستور العمل خود ساختند و در سپه پادشاهی که از سیاست شرعی عدول و تجاوز نموده است و وقت  
بنیاد است بانی مقدر و منظور بوده و در سپه پادشاهی که دفاع در سپه پادشاهی و غیره بوده که سیاست شرعی را معیار خود نموده و عت  
بر سیاست شرعی نموده و در پی بر او و نفس نامه شمانه البته غیرت آنی بر روی استنباط از حقیر الله بنا و الا حقیر که  
تعمیر در آنجا فراموش و بقسای دولت که از سیاست عت است اما ایشان با سیاست بنیاد است در آنجا آمده که انگار  
بدرم مع الکفر و کلامی مع اعظم نجرم ستم می که ستمی شرع و عت موجب نوال حکمت و انقضای دولت است و در  
اگر ستم ظاهر که زمام دولت و حاکمیت بر دست نموان دادند و کردن بر فساد آن زبان نهادند موجب جزای عت می  
و از طرف امر که حاکم بر برای قن و دعای حق است و در هیچ و مرج کلی با نمود ایشان ستمیه و اتمام کار دولت انقضای  
انجامیده مانند دولت هم که در او از چند نگاه اختران خرد و بر سلطنت کردند و لا جرم اختلاف فرماوان هر چند ایشان مانند  
معدنی که عت بر نگشت و همچنین بر پادشاهی که ستمند و نذیر و سپه پناه در عت در ستمند بوده و بر روی در جهان در گذشته  
زیرا که عدل خداوندی تصدای اندام و جزو چنین عالمی میکند و این منی تجریر رسیده و مشاهده نیز کرده و کنگه بر پادشاهی که  
خبر ستم و تخلی و قاطع ارزاق و معیشت تا معلول بوده و تفسیر امر کرده و کنگه بر پادشاهی در شایان آوده که جرات عقل بر نموده از عت  
خویش بر خرد و از برود بیا تا ام از برای او بعد از بر ستمند و تجاوز کرده است اما در کس پادشاهی را تا به اگر بنا  
بجز ستم نیاید اندمشیر که بر نمود خود و با عقل آورد و تفسیر نامه که بر او مترقی باشد و عقل کرده و ستم را عت انصاف بر او  
این ستم بر نور گردگان بود که ستم بر یک ایرانیان زیاد بر شایان حکومت کردند و همچنین بر کس که باعث نمود دولت بر روی عت  
بدست صاحبان دولت عقل رسیده احوالی بر مسلم مروزی شایان عت که بر روی با او یکی که ستم بر روی ستمند  
کنند با خزانه پادشاه و بر انگشت چنانچه در این مان حال حاجی ابراهیم خان شیرازی مقوی در حاکم در کتب و عت بر روی  
است جناب حق سبحانه و تعالی پادشاهان بر او فستق و در مساوت با بری قسمین ایشان گردانند که سیاست عدل خانه آن  
مخور نمایند و مظلومان را مسرور کند (ششم) دولت نقر خدا یا این از برای دار کین که امت سبب عت و تخمین عت  
و صلواتی علی محمد و آله و آلهم استیم ابتدای آن از مشتمل با و چنین در چنین جزایه یا بر ترک و از این  
داند ستمکات کابل و زابل و کرمان و بحرستان و کرمان فارس و خراسان و عراق و عرب جنوب و بحر و از بادیه العرب از میان  
شام و مغرب عبور کرده بدیاری عت بر روی در صاحب این عظیم تر می است که بر روی ستمند و عت از شهر آبادان و ستم  
قتل گرت بیان می شنس که بر ترک و بیت و در ستم است که ستم بر روی عت و ستمند و ستمند و ستمند و ستمند  
عدول نکند بر باشند و عت بر ستمند و عت بر ستمند و عت بر ستمند و عت بر ستمند و عت بر ستمند و عت بر ستمند

# کاشن اول

سایت فضیلت این کتاب

گزاره و نیست حجت افزوده طول ایام آنجا چاره سعادت در تحقیق اینست انجی بخت صد مردم انگشور مشرک دکانه فرزند کوهت پرست ز در  
 آتش پرست که در پی آفتاب پرست طایفه تاسخی و قومی جلوی و قومی مباحی و بعضی زرد دشتی و اما علم بسیار پنج خنده دیگر اهل آن است  
 مذمت شافعی و مالکی و حنفی و اشعری و ابانسی دارند و در حدیث آنجا نصاری بود و سامری و نصیری و آسمینی و زیدیه و کهنه  
 دیگر شیعه اما نیا نند و غالب ایشان از نسل سام و بعد نهمه حام آنکه و یا فاشان نوح علیه السلامند و صاحبان لغات مختلفه است  
 سفره در انگشور بسیارند و اهل چین و جزایر و هندوستان از ابل و کابل و فارس و عراق عرب و مغرب و بربر و مصر و شام و  
 ولایتی نشت علی حده دارند و سواد عظیم ایشان قوم عرب و چین و هندوستان و فارس و افغان و بربراند و در باب سایر کتابها  
 در انگشور مثل ترک و افغان و کشمیری و قطعی و عبری نسبت ایشان نترند اکثر انبیا و مرسلین و اوصیایا ظاهرین و ناموسین و عرفای  
 صاحب یقین و حکمای حکمت آیین و علمای فضیلت قرین و ملوک شوکتی اردو امراد و زراعی معرفت نام و شرای فصاحت  
 از آن دیار بسیار برخواستند و بزبور کالات صوری و معسومی و حلیه فضایل ظاهری و باطنی آرا هستند و در بعض بلاد آن قسطنطنیه  
 برف و یخ جمع میرسد و او در کبار و معدن بسیار از فقرات اجار و در بعض جاها از شوره میسباید و او که گرم مسیری و سرد بسیار  
 فزاد و جوهر خلقت نباتات از آن در گرمی آن فضا میان اصطلاح هندیان منی آکا و خداوند شخص از چند  
 باشد آنجا با اراهم تیم و از بلاد هندوستان بود چون را تم را معلوم بود که از کدام شواهد یا بود و تعداد و زمین قسطنطنیه و کوه و شخصی  
 و در علوم حکمت تو را بسیار در قلوب بکار جهان بود و در اخلاق حمیده و افعال پسندیده و حسن معاشرت و نور سخاوت و حیدر زانند  
 و قی از اوقات زود است فرخنده صفات و جامع این کلمات است سوال نمود که ظهور علم طب از کجاست از سخن شریف از طبع را که حکمت  
 و اب فرمود که در تاریخ علم مسطر است نخستین کسی که وضع صنعت طب نمود چه بر اراط اعلی بنوس اول بود و این علم غیر تجربه بود و است  
 لا جرم قد تنای دیدم حکم تجربه مقصور بود چون اعلی بنوس حکیم علم آنرا از خبری در علم طب بر افراخت آنکیم تجربه تنها را نخواهد داشت قیاس را تجربه  
 ساخت شور و سنین بسیار کار اقطاب قیاس و تجربه که است تا وجود برانید سس طب انکار کنند می تجربه بر اخطا اعتقاد نموده بسیار  
 عمل فرموده بعد از وفات آنکیم در میان شاگردان اختلاف فزاد و ظهور یافت هر کسی بودی خود را فی و خود را فی و خود را فی شایسته بنی تجربه  
 شمار لازم که فتنه و بر شی در ده سال قیاس سخن گفتند و زمره برین دستند که علم طب عبارت از استنباط کار بردن حیدر خداست که متفرغ  
 است تا زمان اطلاق اختلاف استوار داشت و ظهور در استنباط اقطاب و اختلافات آنها است کاشت و معلوم نمود که تجربه قیاس خطا  
 و قیاس بی تجربه بی حکم است لا جرم قیاس با تجربه منضم گردانید و نسخ طویف خانه را برانید و کتب حیدر که مشتق بر تجربه و قیاس  
 مسطر داشت بعد از بسط در چهار صد و بیست از وقت افلاطون اعلی بنوس ثانی بر صده بود پای گذاشت برای افلاطون بر پسندیده  
 زمان افلاطون که در وی نوبه بر اقوال افعال افلاطون آورد بعد از وفات او یعنی اعلی بنوس فوت فرود شستید آن او که بخلاف ای او میگردد  
 مسطرند و ابواب مخالفت بر روی آنکیم کار میگردند و بعد از معرفت مناظر که بزبور کالات فضایل آرا هستند و کلیه صفات حمیده و  
 پسندیده و بیاض بود فسه او حیدر باشد و شخص طب میسی و بیستام آن یکانه ایام صیبت شرانف خویش را بشرقی غریب عالم رساند  
 و عین تجربه و حجت و الارجح است و صنعت طب تعریف گرفت و کلمه بیابت در چمن طب و فن و طراوت پیرفت در تواریخ مسطر است  
 که چون تجربه مشاهده نمود که سایر منیع تجربیان از علم علم طب است این سخن مشهور است در اس خواهد یافت لهذا مجموع مسائل طریقه  
 نموده چنانکه بر اذن تکرار کرد و کار است بود معلوم آن سافت و فرزند آن شاگردان را در همیشه حضرت فرمود که در نافه و صاحب  
 دقا و لغت بمل و وقت نوزند برکت ای نندیده و فلسفه جمیل آن یکانه و بسدر این علم شریف در میان خستق مشهور گشت و حجت



حرف الالف

۱۲۳۱

معاجات بهر آب و از آن قوی در که خستند که بکند که بر او در معالجه در دیش آن با دره طریق استیلا گرفتن و از ایشان برسم حق اصلاح <sup>نیز</sup>  
 پذیرفتی و از نو اگر آن در انداختن بحسب طوق درین یا دست بنویسد که فرسخ خیزی در کمر جوی نفسه سودی و اگر آنها را نیز بر خستند  
 عجزه و مساکین ایثار قسم سودی به آنکه در این زمان همیب عاذق که در فن طبابت بر اقران خود عاذق باشد در بر نفیس عزیزان  
 است نفع خود که تجرد کرده و سهل آورده است هر کس معول دارد در رقم را بدعای خیر یاد آورد و وای چشم مجرب جنت  
 رطوبات و مود و مکه و مساق و جرب و بیاض رفتی و ادراض حاره مجرب است و صفت آن است ساق پاک بینی از خاک  
 و خاشاک ده جزو برک مورد و بعد زرد مار و از هر یک یک و با دره چسبند آن همه اجزا آب صاف بچوشانند تا بریح برسد آنکه  
 صاف نرود و دیگر باره جوش و بند تا بشکستند و بعد این آرد و بر او نخل کرده شباف سازند سرمد اصغالی قوتیای کرمانی  
 سخت عقید اب غلی شفاف مایه از هر کدام یک و آقا قیام جسته و کبراد اینون و شمس از هر یک یک ربع جزو کوفه و بیخه و خسل کرمان  
 شفاف نماید مسجون مستوی جت بر آن کجین باد و نخل و قویت حرارت خیزی و خرب کردن من تو لید خون صالح و اصلاح منی  
 دروغ از تین باج و صفت آن عجیب الفعل است که تجرد رسیده و صفت آن ایست خود سفید یا پوست که در آب تریز که ماسه مزه  
 خیسانیده و خشک کرده باشند خشک خشک مسجون در مثل خرد آب خشک تازه خیسانیده و خشک کرده باشند نیم پسته است  
 ترکی (و بجو گویند) سه قیده و قیده بنت شغال و نیم رطل زرد شغال قیرا از دم شانزده مرغ و از شغال است بیخ است زنجبین و شغال  
 و ابروی خولجان از هر یک شش شغال عمل کبر رطل و نیم یک رطل آب پیاز بقوام آورده نیم زرد نیم زردک توی و نیم زردک از هر یک که ام  
 کینه و غیره حاق فرهاد جسیل از هر یک نیم و بیخه نادره جویانی شت قیرا خشک شش قیرا از هر یک نیم درم پسته و با کباب حل نماید مغز  
 کردگان مغز طغوز و با جیل نیم شش نیم مسجون و سفید مغز خبا نخل نیم رطل گمان از هر یک که ام کوفه کلس سیرین قرضل امیون فضل یا پسته  
 فای بر بیان از هر یک سه شغال زرد نیم مرغ مغز سر خشک از هر یک بیست عدد کوبیده مرغ یک کبر نرود با عمل مذکور بطریق عادت چون  
 نماید شش زرد شغال الی سه شغال است هر قسم رمال جت تا سود جراحات نماند و فروج آنگ که رافع کونت فاسد و صلیع  
 حوض ضعیف و صلیع قروانات از همین عدل دارد که تجرد رسیده و صفت آن حرم سفید کافر بقوری رمال کات بندگی  
 از هر یک چهار شغال کوفه و بیخه نیم مرغ زرد کوفه و بیخه نیم مرغ زرد کوفه که مساوی یاد و بیخه در طرف این که انداخته اول ال را بخورد دومه چون  
 و بند بعد کات از هر یک آنکه در فرما انداخته نیم زنده و مخلوط نمایند در فروج هدیه فرزند تا سه روز باقی بوری غرض استعمال و خند بکا  
 بکار بند جت اسقاط و اسامی بو اسیر از هر یک است صفت آن که کوفه زرد کوفه با نسوبه سفید و باروغن کوفه سفید  
 نماید بر تیه که روغن دیگر قسبول کند بعد از آن با قرح و این غنچه کند بوقت حاجت نیم گرم کرده بداند طلا نماید جت بعد از این  
 با ضم و توی بن نمک نمی بعد از یکده زرد کوفه و سفید زرد کوفه و سفید زرد کوفه و سفید زرد کوفه و سفید زرد کوفه و سفید زرد کوفه  
 یک و در یکی را کوفه و بیخه با شیره نبات بقدر ما ش و با نخل و جها سباز زرد کوفه و جت کج با شمسامل نماید و صلیقه علی محمد و آنکه  
 اجمین اقلیم چشما هم ابتدای آن از مشرق بر دایره چین غنچه وقت جبال شمشیر بر خشان و مکت ساه پوشش کوفه  
 و بعضی از بلاد کابل جو نرود برود شمسالتان قورایه خنایر ساه و فراسان کرمان و عراق عجم و دارالمرز و آذربایجان  
 دار چینی سبزه و در یار کبر در بلاد روم و شالی کند شام و بخور و درین زمان در در که در جبهه سبزه قبری شمال معرو از بلاد جبهه سبزه  
 مغرب و عراق عجم و در یار سبزه که خسته با خنایر سبزه و در آن که کوفه کوفه در آن پانصد شهر شمسند و جها سبزه  
 خسته خیر است و بیالی بسیار آهار شمار دارد در صایان عذاب محله و نماند بنزله در اکثر فراد است در از ترین ره را

وای چشم  
جوان

مسجون

جهد اسقاط و اسامی  
بو اسیر از هر یک است

خسته و اسامی

خسته و اسامی

# کاشن اول

ادامه آن تسلیم چهارده ساعت نیم است چون آن کشور در وسط سموره واقع شده بوجبه خبر خیر الامور و اظهار اظهار ایش معتدل  
فرخنده و ایش سازگار و کورنده و حاصل خیز و زرخش است و در شمس بحق و خلق از سبب این نام است اول در این  
و کار در هم رسانم و اکلند محققان گفته اند که بگفت قرب و جوار آن کشور ساکنان ایشیم سیم و پنجم را در بیست و صورت سیرت با هم اعتدال  
و این است مکان قاجار اول در تویم مانند بلاد رنگ و سوره ان و امثال ایشان بر کاکت طبع و کرامت بیست و یک گشت از آن  
و باحت صورت بر صورت به نامت حال و پستی احوالی و سود غلظت و روانت بیست و یک و در وقت سیم و پنجم در تویم  
یا جوج و با جوج و منول و تا آن مردم تیسین و چاق و قزاق و قزاق و بخار و در حسن و فرکت عموماً از مرتب فرنگ و در وارطاب  
مردمی جویند مسیح موی و زرد روی و ازرق چشم و صیر القاصد و بعضی بنایت سفید و اکثر ایشان که به المظهر و صورت  
مانند سپرد در احوال بد میرند و بان مساجد و درندگان مذکاتی غایب و در شومی که در نزد عسقلانی بر زمان مذموم است بر آن افتخار  
کنند و اگر شخص لطیف و بیک مظهر و مذهب الاخلاق ظهور کند تا در خواهد بود و خوشترند بر نادرا و اعتماد خود نمود بعضی از او شنیدند  
حاجت نشان در کتب خود بیان فرموده اند که بهترین بقیاع برین مسکون جزیره برانند است این کلام بنیابت بحسب است  
این سخن بسیار غریب بنیاد زیرا که محققان بر سر قوم بر این در مشهور اریاء بنام و چنین است که جمیع جماد و حیاسن انسانی و غلظت  
و کالات نفسانی در حد وسط واقع شده و طرف افراط و تفریط مذموم آمده تحصیل این کلام در مقام خود خواهد آمد باشد  
تعالی و دلیل آن که ایشان در خوبی ملک سرانند ذکر کرده اند در ضمن آن مذکور میشود بدانکه از تسلیم چهارم اولیاء و حکام و غیره  
حاجت عام و حکامی که ام و حکامی فدوی الاحسرام و طرف که درون اعتدال و در زراد خورد و در امر احدل کسره و شرب بلاغت  
و ندای صاحب نظر تجرد و ظهور کرده اند و ما کانی انعام از نسل سام و نهمه یافت بن نوح علیه السلام در تخمین باقم بیست  
سکه آن کشور خفی ذبب شامی و ماکلی اند و پنج حده دیگر مشرک و کافر است پست مانی ذبب آفتاب پست و اینوری انصاری و پوره  
و کسب زرد رشتی و سفید جامه میباشند و سه حده دیگر علی القوی و اسما علی و صاحب سببانه و در حده دیگر سببانه اند و در سرد شمشیر  
عمتا ز در اوان اجوبه خلاش بسیار و از ارزان و مهورات و کولاش بنیابت خوب و رسوم عادت ایشان در امور محاسن  
بسیار خوب است برف نیز در موسم زمستان بار و در برف و برف ان نخبه در نموده در مسکام باستان مصرف است  
و بعضی ادویه کباب و عقاب بسیار و معادن فلزات مثل فیروزه و شمشیر و پور و طلا و نقره و مس آهن و سرب لاجورد و در جهان  
و کوه با نترندی و شکسته چای و در سبب طلال و غیر هم در آن کشور است ذکر فخر الحسلی مولانا احمد و در مولانا از این کسره ظهور  
و از جمله و کابل بوده و در ضمن کمال مانند بال انگشت نام آورده کشته علوم نقلی اجنبی داشت و در حق قبول تمامه مستثنی بود روزی غیبیه  
تخصیص مسیره مسنوال کرد که علمای اصولی و عقیده ان فتوح در حق موقبه چه فرموده اند در مرجع و دم عرفا چه بیان نموده اند  
براب گفت که بعضی علمای امامیه که طاعت و مسکرتیبا اند و مذمت ایشان نوشته اند من چه یکی از علمای شیعه فرموده که باید داشت  
که عثمان بن شریک کوفی که باور ما ششم کوفی مشهور بود در او خستنه ان بنی امتیه این مذهب این طریق و اوضاع خود این مذهب و ندای آن  
من جمیع المملکات گفته که بکار اطلب فی امر الله مذهب و سببه عرضی را می در کتاب اصولی که کرده و از مشایخ صوفی شیخ خیر غرضی  
که از مشایخ علمای این طایفه است در کتاب تصفیه القلوب نقل شده و قسیری که سبب ان او را امام قسیری گویند و از بزرگان مذهب  
علوی است صاحب تصانیف بسیار است و چند کتاب رساله اش اعتراف آن نموده که نام صوفی در جهانی مذکور بوده تا قبل از این  
سال از هجرت که این نام را وضع کرده اند و قبا جامی در او اهل کتاب نجات انرا و نقل کرده و خود با این فایده میگوید که اولی که

فخری و کاتبی  
اصول کاتبی